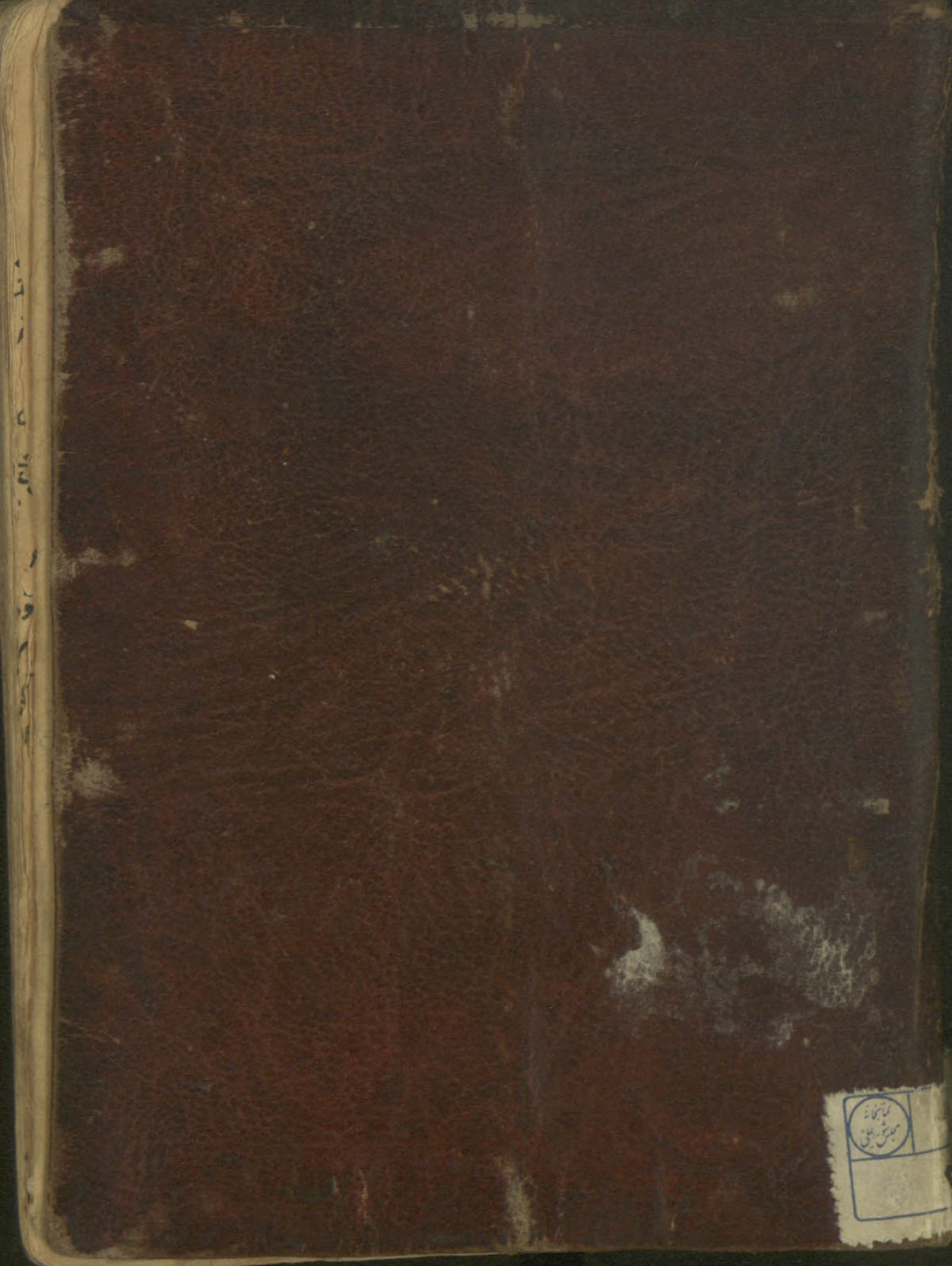
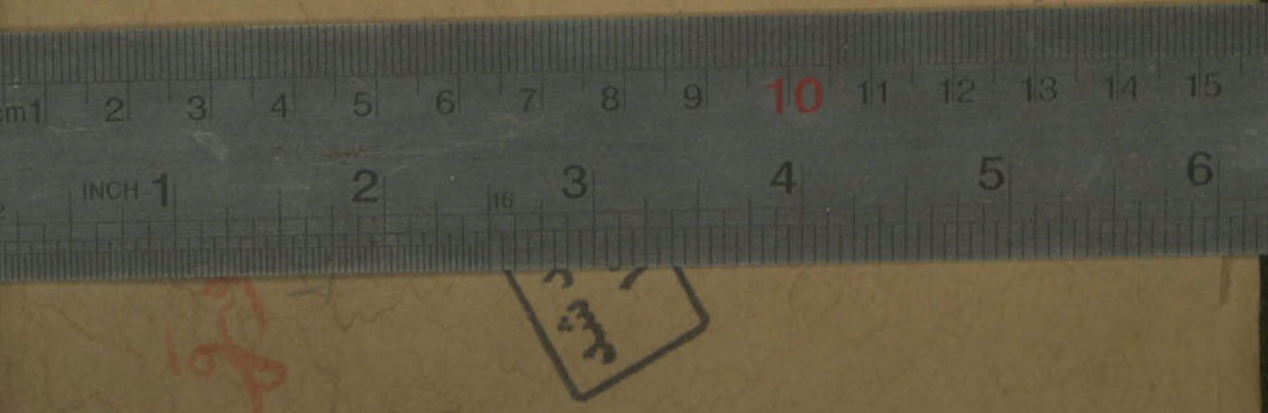


کتابخانه
مجلس شورای ملی





کتاب فرس‌نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه در ذکر آغاز آفرینش اسب و باعث نام
اول اسبی که میان عرب یافت شده بر ضمایر اولی الالباب
پوشیده نماند که اگر نه رایض حکمت ایزدی کمند تسخیر
بر گردن صعاب دواب فکندی بقلم تدبیر
انسانی این راه دشوار چگونه سرآمدی و این باد
گران جسمان بمنزل رسیدی هوشیار خردمند
بکمال قدرت و نعمت بی حد که آدمیزاد ضعیف
نهاد را بر حیوانات توانایی و تسلط داده

واکثر

واکثر انواع از وحشتگاه خودرانی بمعموره
انقیاد کشیده از فواید ایجاد شان بهره
نوع بشر باشد بشری منت نهاده چنانکه در مقام
امتنان میفرماید والخیل والبغال والحمیر
لترکبوها وزینة یعنی آفریده ایم اسبان
واستران والاغان را از برای آنکه سوار شوند
و زینت بوده باشد و بلاشک این آیهٔ کریمه
دلالت میکند که در روزنامهٔ علم ازلی که
مجال سرکشی نیست چنین مقرر شده که منافع
وجود این حیوانات بانسان راجع گردد و چون
فایدهٔ سواری و تزیین ظاهر و عمده است
از این جهة مصرح شده در تفسیر ثعلبی از سید
و سرور کاینات علیه افضل الصلوة روایت

نعم

که چون حضرت حق سبحانه وتعالی اراده آفرینش
اسب نمود باد جنوب را خطاب فرمود که می
خواهم از تو خلقی بیافرینم که آن را موجب
عزت دوستان خود وذلت دشمنان وزینت
بندگان فرمان بردار گردانم پس باد استدعای
آفرینش آن نمود حق تعالی قبضه از آن باد برگرفت
واز آن قبضه اسبی آفرید و خطاب با اسب کرد
فرمود تو را بعربی آفریدم و خیر و برکت در موی
کاکل تو بستم تا روز قیامت و غنیمتها را مجموع
بر پشت تو قرار دادم و توانگری را با تو پیوستم
هرجا بوده باشی و مهربان کردم تو را بر دل خداوند
تو را و چنان گردانیدم تو را که بی بال پرواز
کنی پس تو چه طلبیدی هرچیز و گفتن آنچه

شایسته

شایسته خواهی بود زود باشد که بر پشت تو
متمکن سازم مردانی را که تسبیح گویند و هرگاه
و هرگاه ایشان تسبیح و تهلیل گویند و تکبیر گویند
هرگاه ایشان تکبیر گویند چون ملائکه صفت
اسب را شنیدند و خلقت آن را دیدند گفتند
بار خدایا فرشتگانیم تسبیح میکنیم تو را و تحمید میکنیم
چه چیز مثل این جهت ما آفریدی پس حق تعالی برای
ایشان اسبی چند ابلق آفرید که گردنهای آنها
مثل گردن شتر بود چون خدا تعالی اسب را بر
زمین قرار فرمود اسب شیهه کشید پس ندا
آمد که مبارک باشی بچهار پا که خوار میگردانم
بسبب آواز تو کافران را و شکسته میدارم گردنهای
ایشان را و پر میسازم گوشهای ایشان را و مستر

دلهای ایشان را در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام
جعفر صادق ع منقولست که کانت الخیل وحوشا فی
بلاد العرب فصعد ابراهیم واسمعیل علیهما السلام
علی ابی قبیس فنادیا بالا هلا الا هلم فما بقی فرس الا اعطی
بقیاده وامکن من ناصیته یعنی اسبان وحشی بودند
در بلاد عرب و هیچکس را دست تصرف بر ایشان
نبود پس ابراهیم خلیل و اسمعیل ذبیح علیهما السلام
بر ابی قبیس که کوهیست بر هشتی مکه معظمه بر آمدند
و آواز دادند که آگاه گردید و بیائید آگاه
گردید و بیائید پس نماند اسبی مگر آنکه داد عنان
خود را و واگذاشت موی کاکل خود را و اطاعت
ایشان در عبادت تسلیم و فرمان برداریست
و این حدیث در کافی مذکورست و اندک تفاوتی

در

در بعضی الفاظ دارد و از آن جمله بجای ابو قبیس
جبل جیاد آورده و آن نیز کوهیست در حوالی
مکه مشرفه و در بعضی از فرس نامها بنظر رسیده
که اسبان در دریا میبودند تا هفت شرط با ایشان
نکردند بیرون نیامدند اوّل آنکه زن
و جنب سوار نشوند دویم پا برنکنند سیم
خودش پا برنگیرند چهارم در جای پاکیزه
بدارند پنجم نعل بدست و پای به بندد
ششم موی یال و دم نبرند هفتم گوش
و پیشانی معیوب نسازند و در باب اوّل
اسبی که میان عرب یافت شده در کتاب
اقوال کافیه چنین مذکورست که طایفه
از عربان عمان بزمان حضرت سلیمان آمدند

و مسئله چند از امور دینی خود پرسیدند بعد از
آنکه جواب شنیدند و کار ایشان ساخته اراده
بازگشتن نمودند بخدمت آنحضرت آمده
عرض کردند که بلاد ما بسیار دورست و توشه
ما کم شده امر فرما که ما را توشه بدهند که
بشهر خود رسانند پس حضرت سلیمان ع یکی از اسبان
ایلخی خود با ایشان دادند و فرمودند این توشه
شماست بهر منزل که فرود آیید یکی از مردم
خود را باین اسب سوار کنید و نیزه بدست
او دهید و خود آتش بیفروزید هنوز هیمه
جمع نکرده خواهید بود که او شکاری بجهة
شما بیاورد پس آن قوم بهر منزل که فرود
می آمدند بفرموده عمل مینمودند و چون

مکرر

در حدیث معتبر از حضرت

مکرر تجربه نمودند و اعتقاد جازم بقول آن
حضرت آوردند آن اسب را زاد الراکب نامیدند
یعنی توشه سواران اول اسبی است که در میان
عرب پیدا شده و باقی اسبان عربی بهم
مرحله اوّل در ذکر محاسن و ذمایم
سایر آنچه تعلق بشناختن اسب دارد و این
مرحله بر ده باب مشتملست باب اوّل در ذکر
آیات قرآنی و احادیث که دلالت بر [illegible]
میکنند قال الله تعالی واعدوا لهم ما استطعتم
من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدو الله
وعدوکم یعنی آماده سازید از برای کافران
آنچه توانید از آلات جنگ که لشکریان
قوت و توانائی یابند و اسبان لشکر که

بترسانید بسبب آن دشمنان خداوند و دشمنان
خود را و مراد کفارست و آخرین من دونهم لا
تعلمونهم الله یعلمهم و نیز بترسانید طایفه
دیگر از دشمنان را که شما ایشان را نمیدانید و
خدا میداند و مراد منافقانست که دشمنی در
لباس دوستی میکنند و در بعضی روایات
آمده که شخصی نزد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله شکوه کرد که سنگ بخانه می اندازند
بی آنکه کسی دیده شود فرمود که اسبی نجیب بند
خانه ببند بعد از آن این آیه شریفه را تلاوت
نمود و فرمود که مراد از کافرانی که شما نمیدانید
و خدا میداند فقرا از جنیان است پس آن مرد
بفرموده عمل نمود سنگ انداختن برطرف شد

وما

وما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم و
انتم لا تظلمون و هر چیزی در راه خدا بدهید
خواه قیمت اسلحه و خواه نفقه اسب تمام میرسد
و مظلوم بان نخواهید شد در کتاب من لا یحضره
الفقیه از سید و سرور کاینات افضل
الصلوات در تفسیر آیه کریمه الذین ینفقون
اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم
عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی
آنانی که میدهند مال خود را شب و روز
پنهان و آشکارا پس ایشان راست مزد ایشان نزد
پروردگار ایشان و هیچگونه ترسی نیست ایشان را
و ایشان اندوهناک نمیشوند و چنین وارد
شده که نازل شده در نفقه علی الخیل یعنی این آیه

در باب نفقه دادن اسب وارد شده و این تفسیر
اگرچه بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه شیعیان
و سنیان نیز از آنحضرت روایت کرده اند که
این آیه شریفه در شان حضرت امیر المؤمنین
علی ع نازل شده وقتیکه مالک چهار درهم
بود یکی را شب و یکی را مخفی و یکی را آشکارا
تصدق نمود و اما دفع منافات چنین کرده اند
که در قواعد اصول مقرر شده که هرگاه آیه
قرآنی یا حدیثی در مقام وارد شود چه از آن
مفهوم باشد در آن حکم شریک خواهد بود
و شک نیست که این آیه اولا در باره حضرت
امیر المؤمنین ع وارد شده هرگاه مؤمنی
اسبی بقصد ثواب داشته باشد و شب و روز

پنهان

پنهان و هویدا نفقه بآن اسب دهد در حکم
این آیه شریفه شریک خواهد بود و در بعضی
از روایات بنظر رسیده که حق سبحانه و تعالی
بعد از آنکه آدم را آفرید و تعلیم اسما نمود یعنی
حقیقت هر چیز را باو فهمانید فرمود از مخلوقات
من چیزی اختیار کن حضرت آدم ع اسب را بر
گزید حق تعالی فرمود اختیار کردی عزت خود را
و عزت فرزندان خود را مادام که باقی باشند
بروی زمین و در کتاب کافی از
گوهر بحر محامد و مفاخر حضرت امام محمد
باقر ع روایت که الخیر کله معقود فی نواصی
الخیل الی یوم القیمة یعنی مجموع انواع خیر
و انتفاع در موی کاکل اسب بسته اند

قیامت از این جهة که خیر و انتفاع و برکت در هر
چیز بسته است تا آخرت یعنی باعث اجر و ثواب
در نشأه آخرت یا دنیوی یعنی موجب لذات
در این عالم و قسم خیر که در عرف می‌خوانند بود
محض بالذات که منفعت جدا از آن چیز نباشد
مانند خوردن و پوشیدن نسبت بمأکول و ملبوس
و ادراک احساس نسبت براس المال و محصول
تولدات نسبت بارضین و مواشی و هر یک
از این دو بر دو گونه میشاید چه انتفاع یا مستلزم
افنای آن متاع است یا بقای آن نیز معتبر است
و هیچ شبهه نیست که جمیع اقسام انتفاعات
از اسب متمشی میشود از این جهة که در قسم اول
وسیله جهاد که عمده عبادات است میگردد و همچنین

زیادت

زیادت مشاهده شده و برادران مؤمن
را باسانی صورت می‌پذیرد و در سایر اقسام
عموم التذاذات حاصل میشود چون گوشت
و پوشیدن پوست و ملاحظه صورت و
جمال و سرعت و حرکت و انتقال و تسلط
بر دشمنان در معارک و خلاصی از مخاوف
و مهالک و مولد خرید و فروخت ساختن
و کره و نتاج گرفتن و از کثرت منافع و خیرات
اطلاق لفظ خیر بر اسب در کلام عرب
شایع و متعارف شده و در قرآن مجید
در قصه فوت نماز حضرت سلیمان ع این
لفظ مذکور است آنجا که میفرماید نعم العبد
انه اواب یعنی بنده خوبی بود سلیمان ع

بدرستیکه او رجوع کننده بود بسوی پروردگار
خود اذ عرض علیه بالعشی از این جهة که معروض
شد در وقت عصر که هنگام نماز بود در دین
او که الصافنات الجیاد اسبان خوب که ایستادن
دو دست و یکپا بر زمین قرار میدادند و از پی
یکدیگر کشیدند بر زمین میگذاشتند در وقت
آمده که حضرت سلیمان مشغول ملاحظه
اسبان شد تا وقت نماز گذشت و آفتاب
غروب کرد فقال انی احببت حب الخیر عن
ذکر ربی حتی توارت بالحجاب پس گفت بدرستیکه
من برگزیدم دوستی خیر را از ذکر پروردگار
تا آفتاب مغرب مخفی شد و مراد از دوستی
خیر محبت اسبان است که بسبب اشتغال آنها از

نماز

نماز غافل شد تا بعد از آن استدعا از ملائکه
نمود گفت ردوها علی باز گردانید آفتاب را
بر من فطفق مسحا بالسوق والاعناق پس شروع
کرد در مسح کردن ساقها و گردنها و هم الحضرت
و هم یاران او که باین تقریب نماز ایشان فوت
شده بود و این مسح کردن بجای وضو ساختن
بود در دین ایشان و لفظ سوق و اعناق
که بصیغه جمع وارد شده باعتبار جماعت
نیست تفسیر آیه چنانکه از ائمه معصومین ص
وارد شده و ممکنست که مراد از لفظ کلمه در حدیث
مذکور جهاد با دشمنان دین باشد که سیاست
ایمان را هیچ چیز مانند اسب باعث توانائی
و ایمنی از دشمن میکرد پس همانا کل خیر است

منحصر است در آن و از این جهت در قسمت غنائم
پیاده را یک سهم میدهند و سوار دو سهم
یا سه سهم بنا بر اختلاف مذاهب فقها در این
مسئله اگر شخصی دو اسب داشته بجهت هر یک
جدا حصه میگیرد و احتمال دیگر نیز در این مقام
آنست که چون اسب موصوف است بیمنت
چنانکه از روایات دیگر مستفاد میشود و
میمنت آنست که هرگاه مستلزم نوعی از منفعت
باشد پس مجموع خیر است لازم آن خواهد
بود والله اعلم و در کتاب مذکور منقول است
که تسعة اعشار الرزق مع صاحب الدابة
یعنی اگر روزی عالم را ده حصه کنند نه سهم
آن از آن مخصوص صاحبان چهارپایانست

و نیز

و نیز از آنحضرت روایت کرده که خطاب بیکی
از اصحاب فرمود اشتر دابة فان منفعتها
لک و رزقها علی الله یعنی خریداری کن
چهارپائی بدرستیکه نفع آن تو خواهد بود
و روزی آن از خدا است و باز آنحضرت نقل
کرده که من سعادة المؤمنین دابة یرکبها
فی حوائجه و یقضی علیها حقوق اخوانه یعنی
از جمله سعادتهای مؤمن آنست که چهارپائی
داشته باشد سوار شود در کار خود و برآورد
حقوق برادران ایمانی خود را و مراد آنست که
در بیماری و آمدن از سفر و سایر مواضع مقرره
بدیدن ایشان رود و در کتاب کافی و تهذیب
از آنحضرت روایت شده که من اشتری دابة کان

له ظهرها و علی الله رزقها یعنی هر کس خریداری کند
چهارپائی پشت آن از برای او خواهد بود و روزی
بر خداست و در کافی و تهذیب و من لا یحضره الفقیه
از آنحضرت منقول است که خطاب بشیطان فرمود
که اتخذوا الدابة فانها زین و یقضی علیها الحوائج
و رزقها علی الله یعنی بگیرید و پیدا کنید چهارپائی
بدرستیکه آن زینت و کارها بسبب آن ساخته
میشود و روزی آن بر خداست بزرگ باد نام او
و در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت امام رضا
ع مرویست که من ربط فرسا عتیقا محیت عنه فی
کل یوم ثلث سیئات و کتب له احدی عشر حسنة
و من ارتبط هجینا محیت عنه فی کل یوم سیئتان
سیئات و کتب له سبع حسنات و من ارتبط برذونا

یرید به

یرید به جمالا او قضاء حاجة او دفع عدو محیت
عنه فی کل یوم سیئة واحدة و کتب له ست
حسنات یعنی هر کس ببندد اسب نجیب که
پدر و مادرش عربی باشد محو میشود هر روز
از نامه اعمال او سه بدی و نوشته میشود
بجهت او یازده خوبی و هر کس ببندد اسبی
هجین یعنی پدرش عربی و مادرش یابو
باشد محو میشود هر روز از او دو بدی و نوشته
میشود از برای او نه خوبی و هر کس ببندد
یابوئی بقصد زینت یا قضای حاجت یا قصد
دشمن محو میشود هر روز از او یک بدی و نوشته
و نوشته میشود شش خوبی و این حدیث
تتمه دارد که مشتمل است از بعضی علامات

خوبی که در اسب میباشد بعضی احادیث دیگر
در جای خود ذکر خواهد شد باب دوم در
شناختن سن اسب از دندان بدانکه اسب بچه را
از دو پنجم تولد تا نهم شروع در برامدن دندان
میشود و شش زیر و شش بالا بر می‌اید چهار از
انجمله که در میان واقع است دو از پایین
و دو از بالا در لغت عرب انها را ثنایا گویند
و چهار دیگر را واسطات و چهار دیگر را که بر
اطراف است رباعیات گویند و در سال اول مجموع
دندانهای کوچک نرم و سفید میباشد برنگ
صدف و در سال دویم متمایل بزردی شوند
و در سال اوسطیم شروع در افتادن ثنایا
شده تا اخر همین سال بجای انها دندانهای

بزرگ

بزرگ بر اید و در سال دیگر چهارم بهمین
عنوان واسطات افتاده عوض بر اید و در
سال دیگر برباعیات چنانکه در اخر سال
پنجم تمام دندانهای دوازده گانه افتاده عوض
انها دندان بزرگ مایل بزردی برامده باشد
و اینهمه بسبب کثرت و تواتر تجربه و دلالت
علامات معلوم شده است اما رتبت بعد ازین
از بعضی کتابهای فن چنین مفهوم میشود که چون
شش سال شود سر دندانها سیاه شود و سال
هفتم سیاهی ثنایا برنگ عسل مبدل گردد
و در هشت سالگی واسطات بدان رنگ
شوند و در نه سالگی رباعیات و چون ده
سالگی شود رنگ انگبین ثنایا متغیر شده

کم رنگ شوند و در سال یازدهم واسطات
چنان شود و در سال دوازده رباعیات و در
سیزدهم همچنان باشد و چون چهارده شود
دو دندان بالا از رباعیات سفید و در سال
پانزدهم مجموع رباعیات سفید باشد و در
سال شانزدهم و هفدهم واسطات و ثنایا
بترتیب رنگ گردیده و در هجده سالگی تمام
دندانها سفید باشد و در سال نوزدهم
ثنایا برنگ خاکستر نماید و در سال دیگر مجموع
دندانها خاکستری شوند و باین ترتیب که اول
از ثنایا شروع شود و اخر برباعیات رسد
سال دیگر کجی و سستی دندانها پدید اید و
سال سال دیگر نیز جنبش و حرکت کند باز همان

ترتیب

ترتیب و در سی و دو سالگی مجموع دندانها
بیفتند و از علف خوردن باز مانند و نادر
میباشد که اسب باین سن برسد و در باب این
علامات بسیاری در نسخها بنظر رسیده
انچه باعتماد نزدیکتر بود نوشته شد ظاهرا
در اینمعنی اسبها نیز مختلف میباشند و در
اکثر این مراتب حکم جزم نمیتوان کرد و اسب را دندانهای
چند غیر ازین دوازده دندان میباشد چهار
از انجمله که از رباعیات اند سنوبا قوارح
و تتمه را اضراس گویند و چون احوال انها
مضبوط نیست از انجهه مذکور نشد و غایت
قوی اسب در سال دوازدهم است و چون
از انجا در گذشت شروع در تنزل میکند

کمال

وچنین مشهور است که اگر اسبی را خصی کنند
در هر سالی که باشد بر همان نشان میماند
و دندانهایش چندان متغیر نمیشود باب سیم
در ذکر رنگهای اسب چهره پردازان حقایق
گوناگون چنین تصویر کرده اند که الوان را
دو طرف میباشد یکی سیاهی محض که از آن تیره
تر نباشد و دیگری سفید بحت که هیچ شایبه
از رنگ دیگر نباشد و میان این دو طرف
رنگهای بسیط و مرکب غیر محصور متصور است
که بعضی از آنها در بعضی لغات مسمی باسمی
معین شده اند مانند نقش و سبز و بعضی
را چون نامی معلوم هنگام تعبیر بچیزی که شبیه
باشد نسبت میدهند مانند علی و جوزی لا

بزعم

و بزعم محرر این حروف اصل رنگها در اسب
پنج است سیاه و سرخ و زرد و کبود و خاکستری
و سفید و باقی رنگها باینها باز میگردد
مرکب میباشد چنانکه در ملاحظه تفصیل
آن معلوم میشود اما سیاه که عربانه ادهم
گویند آنچه در کمال تیرگی باشد و همچنین
آنکه رنگ فیل و کامیش باشد خوب می
دانند مگر بعضی را که سرخی در چشم داشته
باشد که در آن صورت دیوانه و لگد زن
و سرکش خواهد بود و آنچه در حوالی سوراخ
بینی سرخی داشته باشد و شکمش زردی زند
که عرب آنرا احوی گویند نیز خوب میدانند
و از رنگهای سرخ آنچه مایل بسیاهی باشد

و یال و دم آن سیاه باشد آنرا کمیت گویند
از همه رنگها بهتر است و در دکنها و سرما و گرمی
تند و مگس و زنبور و کیک و گرسنگی و مرض
و سختی از همه صبورتر میباشد و آن چند قسم است
بعضی بسیاهی مایل و بعضی بسرخی صاف
و بعضی تیره و ضابطه در جمیع اقسام آنست
که هرگاه یال و دم آن سیاه باشد کمیت گویند
و اگر سرخ رنگین و یال سفیدی باشد و بهترین
رنگهای اشقر آنست که بگل ارمنی شبیه باشد
و اسبان تند خو و دونده میباشند اما
سم و کمر ایشان سست میباشد و صبر گرسنگی
و تشنگی ندارند و آنچه کمیت و اشقر کم رنگ
تر باشد مثل سرخی گلی که از او کلاغ کبس ند

که اگر

که اگر شایبه از هیچ رنگ دیگر نداشته باشد
خالص است و از رنگهای زرد که سمند گویند
آنچه بزردی تخم مرغ ماند و شکلها بقدر درهم
از اصلی بدن رنگ کمتر داشته باشد
و آنچه برنگ صندلی و زانو و سم و یال
و دم سیاه باشد و سر لیث و یال و دم خط
سیاه کشیده باشد بسیار خوبست و اسبی
که سینه سیاه و ختک و کبوتری گویند و
رنگ آن فی الحقیقه مرکب از سیاهی و سفیدی
است یعنی بعضی از تارهای موی او سیاه
و بعضی سفید است خوب میدانند خصوصا
بعضی را که گلهای مایل بسرخی بقدر
درهم داشته باشد کبود خاکستری که

سرتاسر موی آن خاکستری گونست اوبدا
و این قسمیست از جمله اصول هشت الوان
شمرده شد و اما اسبان سفید که اشهب گویند
که دهن و پیشانی و دست و پا و چشم و یال
و دم آن سیاه میباشد بسیار خوبست و
مبارکست و اگر دست و پا و سم آن سفید
باشد ضعیف و سست میباشد و از
رنگها آنچه ابرش باشد یعنی نقطهای
کوچک مخالف رنگ بدن داشته باشد
چندان خوبست و همچنین مدنر یعنی آنچه
بجای نقطهای کوچک نقطهای بزرگ
باشد ملمع یعنی آنچه بجای نقطها گلها
بزرگ باشد مثل پلنگ بد است

و هم چنین

و هم چنین مشهورست که اسب نجیب عربی
ملمع و ابلق نمی باید بنت خلاصه الوان و
عربان بجهت هر یک از رنگهای مذکور اقسام
اثبات کرده اند و هر قسمی را نامی قرار داده اند
چون در خوبی و بدی فرقی چندان ذکر
نکرده اند این جهت مذکور نشد و مولف
کتاب گوید اقوال کافیه چنین نقل کرده
که شیبان عبد العزیز بعد از آنکه با مروان
حمار جنگ بسیار کرد اکثر لشکر کشته شد او
قرار بر فرار داد لشکر مروان از پی او
میرفتند در اثنای که بجنین غلام خود را
فرمود به بین از لشکر مروان کسی جدا شده
و بما نزدیک رسیده یا نه غلام گفت مردی

بر اسبی سفید سوار از لشکر جدا پیش افتاده
و بما نزدیک است شیبان متوجه آفتاب
شد و غلام را گفت رو بر آفتاب بروی که
اسب سفید تاب مقابل آفتاب ندارد
و بعد از ساعتی باز غلام را گفت ملاحظه
کن غلام بعد از ملاحظه گفت شخصی بر اسب
سیاه سوار است و از همه لشکر بما نزدیک
شده فرمود میان زمین گل و زمین سست
بران اسب سیاه بر گل توانائی ندارد و بعد از
زمانی باز غلام را پرسید سواری بر اسب
اشقر میرسد فرمود که میان سنگستان و
زمین صلب بران که تمام اشقر سست میباشد
بعد از لحظه باز پرسید غلام گفت سواری

بر کمیت

بر کمیت بنزدیک رسیده بحسب اتفاق آن
غلام نیز بر اسب کمیت سوار بود و چون شیبان
غلام سیدانست که کمیت از همه میسر
نیست و همچون علاج نمیتوان اسب خود را
بغلام داد اسب غلام را سوار شده بروی
دشمن باز گشت و آن مرد را بقتل رسانید
و باز شروع در گریز کرد تا هنگامی که از بیم
دشمن نجات یافت باب چهارم در ذکر
قرح و تحجیل و سایر علامات که از خلاف
الوان یافت شود هر اسبی که یک رنگ
و بی نشان باشد آن را مصمت گویند
و سفید که بر سر بینی یا لب بالا باشد
آن را رسه گویند و لب دار رسم گویند

باب ۴

وسفیدی اگر بقدر درهم یا کوچکتر باشد
از قرحه واسب را اقرح گویند قرح گویند
اگر بزرگتر باشد از غره واسب را
اغر گویند واگر تا بینی رسیده باشد آن
را غره سایله گویند وسفیدی که بر چهار
دست و پا یا دو پا و یکدست یا دو پا یک
پای باشد از تحجیل گویند واسب را محجل
گویند وچون ذکر بعضی از علامات در
احادیث وارد شده مناسب چنان است
اولا شرح آن احادیث پرداخته شود
وبعد از آن اقوال علمای سلف مذکور گردد
در کتاب من لا یحضره الفقیه از سید وسرور
کائنات علیه وآله صلوات صلوات چنین

منقول است

منقول است الخیل معقود بنواصیها الخیر الی
یوم القیمة والمنفقوا علیها فی سبیل الله
کالباسط یده بصدقة لا یقبضها واذا
اعلفت شیئا منها فاعده اقرح وارثم
ومحجل الثلاثة طلق الیمین کمیتا ثم اغر
تسلم وتغنم یعنی خیر وبرکت در کاکلهای
اسبان بسته تا روز قیامت وهرکس
نفقه دهد اسبان را در راه خدا مانند
کسی است که دست بصدقه دادن گشاده
باشد وهرگز دست از آن نه بندد پس
گاه خواهی اسبی را برای خود مهیا سازی
آماده کن اینجا اقرح ارثم محجل الثلاثة
مطلق الیمین کمیت باشد یعنی اسبی که

پیشانی وسر بینی ودو پای ودست
چپ آن سفید باشد ودست راست همان
رنگ بدن اصل باشد ورنگ اصل بدن
کمیت باشد بعد از بیان علامات میفرماید
که ثم اغر یعنی بعد از تحت مرتبه دیگر
اسبی است که غره داشته باشد با نمیفرماید
تسلم تغنم یعنی اگر با این اوصاف وعلامات
اسبی داشته باشی سالم خواهی بود ودرکتاب
مذکور از صدر نشین مسند قضا یعنی
حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا روایت
شده که فرمود اهدی الی امیر المؤمنین
ع الی رسول الله اهدیت لک اربعة
افراس قال صفها فقال هی الوان مختلفة

قال

قال فیها وضح قال نعم قال فیها اشقر به وضح
قال فامسکه علی قال فیها کمیتان اوضحان
فقال اعطهما ابنیک قال والرابع ادهم
بهیم قال بعه واستخلف به نفقة لعیالک
انما یمن الخیل فی ذوات الاوضاح یعنی
هدیه آورد امیر المؤمنین ع برای حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله چهار اسب
از شهر یمن پس بخدمت آنحضرت آمده
گفت ای فرستاده خدا هدیه آورده ام از
برای تو چهار اسب حضرت فرمودند
ذکر کن اوصاف آنها را گفت
رنگهای مختلف دارند پرسید که آیا
در آن میان رنگ اوضح هست یعنی

انچه سفیدی بر دست و پا و پیشانی داشته
باشد امیر المؤمنین فرمودند که اری
یکی از اینها اشقر اوضح است آنحضرت فرمودند
آن را بجهة من نگاه دار با آنحضرت امیر المؤمنین
فرمودند که دو کمیت اوضح است نیز فرمودند
آنها را بفرزندان خود امام حسن و امام حسین
علیهما السلم بخش کنید چهارم ادهم بهیم است
یعنی سیاه یکرنگ فرمودند آن را بفروش
و سبب فروختن آن نفقه بجهة عیال خود
بدرستیکه میمنت و مبارکی مخصوص است
در آنها که اوضح باشند و این حدیث نیز در
کافی مذکور با اندک تفاوتی و تتمه
نیز از حضرت امام رضا ع روایت کرده اند

کر بعد از

که بعد از نقل این حدیث فرمود که مکروه
و ناخوشتر است نزد ما انچه یکرنگ باشد
از چهارپایان مگر الاغ و استر و من
ناخوش میدارم نرشانه سفیدی را در
الاغ و استر مگر یکرنگ و ناخوش میدارم
سفیدی پیشانی را در استر مگر تا سر
بینی رسیده باشد خواهان بینم و نیز
در کتاب من لا یحضره الفقیه امام معصوم
مروی است که هر کس بر بندد اسبی اشقر صاحب
قرحه یا غره پس اگر غره سایله داشته
باشد سفیدی در دست و پای آن
باشد دوست میدارم آن را و داخل
خانه غنی و فقر و احتیاج تا آن اسب داخل

آن خانه باشد تا مادام که آن اسب باشد
ظلم داخل خانه نمیشود این حدیث تتمه
حدیثی است که در باب اول مذکور شد
و نیز در کتاب مذکور از آنحضرت منقول است
که هر کس از خانه خود یا خانه دیگری غیر
خانه خود بیرون رود در اول روز
برخورد باسبی اشقر که سفیدی در پیشانی
یا دست و پای آن باشد مبارکست از
برای او آن روز و اگر آن اسب غره سایله
داشته باشد تمام عیش و شادمانیست
و نمی بیند از آن روز مگر شادمانی و
خوشحالی و برمیآورد خدا حاجت
او را اینست انچه از احادیث مستفاد
شده

شد و از کتب این فن چنین معلوم میشود
که قرحه و غره و تحجیل میمون و مبارکست
خصوصا اسب سیاه چهار دست و پا
سفید که پیشانی و لب بالای آن سفید
باشد و همچنین اسبی که دو پا و دست
چپ آن سفید باشد و دست راست
برنگ بدن آن را مطلق الیمین گویند از
هر رنگ بوده باشد لیکن مبارکست
و اگر یک دست یا هر دو دست سفید باشد
و پا سفید نباشد آن را اعصم میخوانند
و بد میدانند اما در صورتی که
دو دست آن سفید است اگر پیشانی
سفید باشد چندانی بد نمیدانند

واعصم نمیگویند واگر یك پای راست باشد
انرا ارجل گویند و بد داشته اند خصوصا
یك پای راست اما اگر با انحال پیشانی
سفید باشد خوب میدانند واستشهاد
عربی در مدح ان هست واگر یکدست
و یك پا برخلاف یکدیگر سفید باشد
یعنی یکی از راست و یکی از چپ بد
میدانند وان را اشکال واسب را مشکول
میگویند و در تفسیر اشکال بعضی یکی
از چهار دست و پای مطلق و باقی
محجله بعضی یکی از محجله و باقی
مطلق گفته اند وانچه اول مذکور شد
اصح است واگر مشکول سفیدی در پیشانی

دارد

داشته باشد مکروه نیست واسبی که در
سفیدی پیشانی موی چند سیاه
داشته باشد که ان اغر یا قرحه تنها
گویند وهم چنین بعوض غره خطی سفید
از چشم تا چشم کشیده باشد یا در سفیدی
غره خطی سیاه باشد که راه به بیرون
نداشته باشد این هرقسم را بد میدانند
واسب چشم کبود خصوصا که یك چشم
ان کبود باشد ازاحف گویند بد است
وهمچنین اسبی که بر زبانش خطی چند
سیاه باشد یا اندرون دهان یا در رخسار
یا در سفیدی چشم نقطهای سیاه باشد
وهمچنین اگر بعضی از زبانهای سوی

دمش یا تمام سفید رنگ دیگر باشد بد میدانند
وبعضی گفته اند اگر تمام سفید باشد
بد است والا چندان مکروهی نیست واسبی
که بر سینه اش بقدر یك شبر یا کمتر یا
بیشتر خطی سفید باشد مبارکست باب پنجم
در ذکر انچه تعلق بمهیات اعضا دارد
گوش اسب میباید راست و تند چون
گوش اهو باشد و بقدر بلند و از
یکدیگر دور و تنگ سوراخ و اندرونش
پر مو نباشد وسرش بطرف راست و چپ
مایل و بیخش سست بمرتبه که مایل
بافتادن نباشد وبلندی میان دو
گوش که محل رستنگاه موی کاکل و پیشانی

بیگوشت

باب

استخوان

بیگوشت چون پیشانی شیر وگاو و دو
ور و رفتگی که در استخوان بالای چشم است
تنك و بر باید و در برآمدگی بالای
چشم زیاده بلند نباید وچشم هرچند
سیاه وصاف باشد مانند چشم
اهو بهتر است و در وقت نگاه کردن
باید نظر تند کند وچشم را گشاده دارد
وتند نگاه کند واگر بعد از تعب و
ماندگی سیاه چشم را تنگ و نظر را
افتاده داشته باشد وبیك چشم
نگاه کند و درو ناجاست ان چشم
مایل دارد چندان عیب نیست ولیکن
چشم دقیق وتنگ باید واگر ملتفظ

باشد بمرتبه که هنکام چشم بستن وشواد
عیبی عظیم است و باید که فرو نظرش
ضعیف نباشد وشبکو نباشد استخوان
بینی بیکوشت باید وهیچ وجه برامدکی
و فرو رفتکی نداشته باشد و سوراخ
بینی هرچند کشاده ونزدیک یکدیکر
باشد بهتر است ولبها باریک و بلند
و دهن فراخ و موضع برامدن دندان
های آخرین یعنی اخراس قوی و پهن
باید و میان لب وبینایی هرچند
دورتر وصحر وکشیده تر باشد بهتر است
ومجموع سرو روی بیکوشت و نازک
پوست و بلند و فراخ تر و فرجه میان

دو استخوان

دو استخوان فک کلو فراخ باید چنانکه
دو انکشت سراسر کنند و دراز کردن
جایی که بر پوسته است که از عرب
فایق کویند بلند باید که اکر اینجا بلند
باشد تمام کردن خواهد بود وکردن
هرچند بلندتر است بهتر است وموی یال
نیز بلند و دو کوشت پاره که بر دو
طرف کردن میباشد اینجا که مویهای
ضعیف یال برامده هرچند قوی تر
باشد بهتر باشد ودلیل قوت کردن
خواهد بود وکردن بقدر پهن باید
نه زیاده اسبی که کردنش کوتاه وکرد
ان را معیوب میدانند ومجموع کردن

فراخ تر است و بلندتر و میانش
از طرفین برامده تر باید اکر اصل کردن
یا میانش افتاده باشد مذموم است
و برامدکی کرده ناخن بالش بلند واز
شانه دور و شانه پهن و کوتاه پشت و
افتاده وسخت باید چنانکه اکر دست
زنند پشت بلندتر وکفل باید پشته سینه
و درمادیان کوتاه و دلالت تر بلند
باید و ران و کفل پهن و پر کوشت چنانکه
با نها از یکدیکر دور باشد و دو طرف
کفل یکسان بمرتبه که هیچ برامدکی
تر از یکدیکر نباشد واستخوان دم کوتاه
و موی ان بلند باید و مکروه است دم را

به یکطرف

به یکطرف مایل دارد وعلت این عادت
میباشد وهمچنین که دم از کفل بیرون
امده تر باشد واین در اصل خلقت
میباشد وزیر کردن انجا که سینه بند
کذارد پهن واصل سینه پهن وکشاده
وپر باید و دو کوشت پاره که از دو طرف
سینه بر می اید هرچند بیرون امده تر
باشد بهتر است وبرامدکی هر دو یکسان
باید واستخوان های پهلو قوی ونزدیکتر
بپوسته وشکم کشاده وکشیده باید و
دو خصیه مثل یکدیکر باید ولبیار نزدیک
وآویخته نباشد معیوب خواهد بود و
ذکر بلند نیز مکروه وناخوش است

واستخوان بازو که میان شانه و ساعد است
کوتاه و استخوان بازو که پایین‌تر از آن است و سخت
که آن را ذراع نیز گویند قوی بلند و بگوشت
چون ذراع سگ تازی باید و بادگی که
میان ذراع است کوتاه و استخوان ساقهای
پا نیز کوتاه و بگوشت و بادگی میانش بلند
و همچنین استخوان بالای ساق بلند باید
و همچنین گفته‌اند که وسط ساق پا را اگر
از پیش ملاحظه کنند باریک باشند و اگر
از پهلو ببینند پهن نماید و اگر از عقب
نظر کند متوسط باید و زانوها در بزرگی
و کوچکی یکسان و موی اخساف سیاه
و نرم و خردگان دست و پا که عرقات

آن را

آن را وسخ و ترکان بخاولق قوی و کوتاه
باید و سست نباشد چنانکه سم گاهی
بطرف راست و گاهی بطرف چپ مایل
شود این دو پایش از دست میباشد و
همچنین که راست برهم نباشد بلکه بقدر
خمیدگی داشته باشد و این راستی در
پا چندان عیب نیست و سم پهن و سیاه
و میان تهی باید و سر بجانب پای چپ
مایل باشد و اگر پیش هم بلند و عقب
تنگ باشد مذموم است و از انوشیروان
منقولست که گفته بهترین اسبان آنست که
سه عضوش دراز و سه عضوش کوتاه و سه
عریض و سه غلیظ و سه وسیع و سه صافی

و سه سیاه باشد اما سه عضو دراز گوش
و گردن و رانهاست و سه عضو کوتاه استخوان
دم و خردگان و پشت است و سه عضو پهن
پیشانی و سینه و گردن است و سه عضو غلیظ
موی کاکل و عصب دست و پا و رانهاست
و سه عضو وسیع سوراخ بینی و زیر گردن و
شکم است و سه عضو صافی موی یال و
پوست کفل و اصل سم است و سه عضو
سیاه چشم و لب و سم است باب ششم
آنچه متعلق است باندام و ذکر علامات نجابت
و تندی هر گونه اسبی قابلیت تربیت دارد
مگر آنچه همه چشم و بینی داشته باشد و آن
دو نشانه است و بازوها از طرف اندرون

ودو

و دو نشانه است در پا نزدیک زانو و قاب
از طرف اندرون مانند چرمی که آتش
دیده باشد سخت و بهم کشیده انگیب این
فن چنین مفهوم میشود که این نشانها اثر چشم
و بینی است از این جهت که کره وقتیکه در شکم است
سر خود را در زیر شکم خود میدارد چنانکه
چشمها در میان دستها و بینی در میان
پاها واقع میشود و بدین سبب این نشانها
بهم میرسد پس اگر علامتها چنان مذکور
شد نباشد معلوم میشود که در شکم
مادر بحالت طبیعی بوده و قابل تربیت
نیست استاد در کتاب من لا یحضره الفقیه
از حماد بن عیسی منقولست که گفت از منیع

حقایق و دقایق امام جعفر صادق ع پرسیدند
که چه میان دو دست چهارپایان دو نشانه
میباشد بشکل داغ آنحضرت فرمود که آن موضع
سوراخ بینی است وقتیکه در شکم مادر بوده
این حدیث تکذیب سخن سابق میکند و
بنظر عقل چنین مینماید که هرگاه چشمها در
میان دو دست باشد بینی میان پایها
رسد و بالجمله علت حدوث آن هرچه
از دلایل نجابت است اسبی را خالی از این نشانها
باشد معیوب و مشئوم است و چنین
گفته اند که دو استخوان که بر دو طرف زانوی
دست است با یکدیگر موازنه باید کرد آنکه زیر
زانوست بلندتر باشد و آنکه بالای زانوست

آن اسب البته تند و دونده خواهد بود
در پای خلاف این صورت اگرچه نادر
و کم یاب و خوش نماینست بلکه اگر عکس
این باشد بنظر خوش نماید اما از علامت
علامات تندی و دوندگی شمرده اند دیگر
از علامات نجابت آنست که بلندی بند
از میان هر دو سوراخ بینی تا میان
دو چشم مساوی باشد یا استخوان ناف
و بلندتر باشد و اهل هند بدین [illegible]
اهتمام تمام دارند و این را نشان عمده
خوبی میدانند دیگر از علامات آنکه
بلندی گردن یعنی محل رستن موی
کاکل تا سر دوش که آخر یال است باشد

مساوی باشد با مجموع پشت و کفل که اول
آن سر دوش و آخر آن فرو رفتگی دم است
و در وسعت سوراخ بینی نیز مبالغه بسیار
کرده اند که در دوندگی از رهگذر نفس
زدن عاجز نشود و گاه باشد که اسب
تمام خلقت خوش صورت را بدین علت
یعنی شکافند و بهیئت کنند و در وقت
دویدن باید که دست را بلند کند چنانکه
بموضع گشتن نزدیک شود اما نه چندی
که سر سم آن مقدار بلند نشود بلکه او تحته
باشد چنین منقولست که عبدالرحمن بن
ام الحکم وقتی که حاکم کوفه بود هزار اسب
را در معرض دوانیدن آورده و این قصه

اسدی ذکر با اسب شناسی معروف و
مشهور بود طلبیده سؤال کرد که ازین
هزار اسب کدام یک سبقت میکنند
اشارت بمادیانی کرد گفت این اسب
از همه پیشی میکرد اما همان لحظه خواهد
مرد از این قصه پرسید که بچه سبب این
حکم کردی گفت این مادیان از همه تندتر
است گفت دیدم در رفتار یکبار دست را
بلند میکرد و دیگری را میگذاشت و مجموع
دست و پای راست و چپ را به عنف
حرکت میداد و دست را بطرز بغل میرسید
که بموضع رسیدن شکم نزدیک میشد
این علامت جلدی و تندی اسبست

پس پرسیدم که چون دانی خواهد مرد
گفت سوراخ بینیش تنگ بود و در نفس
زدن سختی عاجز میشد ازین جهت گفتم خواهد
مرد باب هفتم در دوایر و سایر علامات
هر چیزی که در موی بهم میرسد باعتبار
شباهت آن را دایره گویند و دایره در چهار
موضع باتفاق شوم و مذموم است اول
میان سینه دوم سر دوش و حوالی
آن سیم دو طرف ران از چپ و راست
آنجا که گاهی اسب دم خود را میزند یعنی نی
گاه چهارم میان پیشانی و چنین گفته اند
که اگر میان پیشانی یکدایره باشد خوبست
اما اگر دو دایره باشد بسیار بد است و

دیگر

باب هفتم

دیگر دوایر که در اسب میباشد بعضی
مکروه میدانند و طایفه از متاخرین
گفته اند که دو استخوان که از طرف راست
و چپ زیر گوش بر آمده اگر دایره باشد
بد است و بر بالای پیشانی زیر موی
کاکل اگر دو دایره باشد بسیار خوبست
و اگر یکدایره باشد یا اصلا در آن موضع
دایره نباشد بد است و چنانست که اسب
یکچشم یا بیچشم باشد و اگر در عرض گردن
دایره باشد چنین گفته اند که بدوش
نزدیکست مکروهست و اگر بسر یا سینه
نزدیکتر است خوبست و اگر در زیر گردن
یا اطراف دو دایره باشد مبارکست و

پهلو آنجا که پای سوار است دایره مکروهست
خصوصا راست و اگر بر ذراع از طرف
بیرون یا اندرون دایره باشد بعضی
مکروه داشته اند ولیکن وقتی که ترتیب
اگر سر را بجانب راست و چپ اکثر اوقات
حرکت دهد بد میدانند و اسبی که بر دو
جانب گردن یا سینه دو بادام فرو رفتگی
داشته باشد مبارکست از اهل هند منقولست
که دایره زیر بطن موی کاکل را خوب میدانند
و همچنین اگر بر لب بالا دایره باشد نزدیک
بیکدیگر خوب میدانند و اسبی که بر روی سینه
اصلا دایره نداشته باشد بد میدانند
و همچنین دایره ذیلعیه و دایره زیر

گوش

گوش را بد میدانند و اگر در زیر چشم
و زیر زانو و دست و پا از طرف اندرون
یا بر لب زیرین دایره باشد مکروه
میدانند و دندان بلند و از لب بلند
تر باشد یا آنکه دو دندانش از سایر
دندانها بلندتر باشد و همچنین اسبی
که بیهوده دست بر زمین زند بد میدانند
و بعضی از علامات دیگر گمان دارند
و خوب میدانند و دعوی میکنند که
اگر اسبی متصف باین علامات باشد
هرگز بیمار نشود و پیر نگردد و نمیرد
و ازین مقوله سخنان که هیچ عاقل در
تکذیب آن تامل ندارد و حکایتی غریب

در این مقام منقولست چه طایفه از اهل
هند موسم آمد و شد کشتی در عدن
بودند و شخصی اسبی در معرض فروخت
داشت مردم هند که آن اسب را دیدند
رغبت تمام بخریدن آن نمودند و بسیار
بر قیمتش افزودند و بعی تمام خریدند
شخصی از ایشان سؤال کرد که این اسب چه
خوبی دارد گفتند هرگاه پادشاهی اسبی
باین علامات داشته باشد صد سال
عمر میکند و هرگز پیر و بیمار نمیشود و
بعد از آن بجانب هند روانه شدند
پیش از رسیدن آنها نزد پادشاه خود کسی
بمژده آن فرستادند و از جانب او نیز

احکام

احکام و نوشتها مشتمل بر سفارش و تاکید
در نگاهداری آن اسب میرسید تا هنگامی
که بدر خانه پادشاه رسیدند و او را خبر
دادند از غایت خرمی و خوشحالی با
حضار مجلس باستقبال شتافتند چون
بدر خانه رسیدند با رفقا آن اسب را
سجده کردند پس متوجه یکان یکان
از اعضایش شد وقتیکه بعقب آمد
که کفل را به بیند اسب لگدی بر سینه
پادشاه زد همان لحظه رشته خیالات
او گسیخته شد و آن خرمی بسوگواری
مبدل گشت و این معنی تنبیه است بآنکه
بمحض گمان و توهم این قسم اعتقادات نباید

داشت و بی دلیل قطعی و حجت شرعی فریفته
سخن خود رایان نباید شد و جز خدای
عالم را سجده نباید کرد. باب هشتم در بیان
اقسام اسبها و خواص هر یک بدانکه بهترین
اقسام اسبها اسبی است که پدر و مادرش
عربی اصیل باشد و اسبان طوایف عرب
چندانی با یکدیگر تفاوت ندارند و از
همه بهتر اسب آن جماعتی که در حوالی کوهستان
و زمین صلب نشیمن داشته باشند از
این جهت که دست و پای کره از آغاز تولد
بسنگلاخ و زمین سخت عادت میکند
و شوق ریاضت میرسانند و این قسم را که
عربی خالص باشد عتیق گویند و در

دویدن

باب هشتم

و در دویدن از همه اسبان بیشتر است
و در اقسام جنگ بازی که محتاج بحرکتهای
مختلف باشد و اطاعت و فرمان
برداری بیشتر از سایر مراکب مینماید
و شکل و جمالش در نظر از همه خوشتر
جلوه گر است و در طلب هر گونه خواهش
و گریختن از هر قسم مکروه سایر
مراکب بگردش نرسند تا چون اسبان
جماعتی که در بادیه مسکن دارند تا
اندام میباشند و اکثر در صحرای
هموار و زمین های نرم نشو و نما
یافته اند بر زحمتها و سختیها چندان
صبر ندارند و در دویدن نیز عاجز

میشوند بخلاف اسبان ترکی که بعربی
برذون گویند چون اصل خلقت کوتاه
خانه وگرد جثه ودرشت استخوان
میباشد ودر دنبال وتنبلی وپیچ خم
مرکب باسب تازی نمیرسد اما
تاب وبا ضعف وصبر بر زحمت بیشتر
دارند چون مولود ومنشا وموطن
ایشان در کوهستان وزمینهای
صلب است از آغاز تولد دست وپای
ایشان بسختی خو کرده واستخوان ایشان
کمال صلابت میدارد وبعضی معنی
برا باعث آن میدانند که ابلق در
ترکی بسیار بود ودر عربی کمتر از جهت
که

که فحل ومادیان در وقت ازدواج
اگر کوه ودشت وبیشه طلب وسیره
واین قسم امور رنگارنگ در نظر دارند
بین نطفه الوان مختلف صورت
می پذیرد وگفته اند که اگر کسی
رغبت در تحصیل ابلق یا ملمع داشته
باشد باید که در وقت ازدواج جامه
یا چیز رنگارنگ بهیاتی که اسب را
بدان العیتی باشد بطریقی که خواهند
در نظر اسب بدارد این معنی وسیله
اختلاف الوان کره میشود واسبان
ترکی اکثر را هوا ورسبیل تلاوت
بعضی تند وتند میشود چنانکه

نقل کرده اند که یابوئی در روش
ویکوی نبود قسمت تاخت کرده
اما بیشتر کند وکاهل میباشند و
عرب مطلق مرکب کند را خصوصا
یابو را کودن میگویند وآدم کم شعور
را باعتبار تشبیه یابو کرده اند کودن
گویند وقسم سیم آنانست که پدرش
عربی ومادرش کودن باشد آنرا هجین
گویند وقسم دیگر که عکس باشد یعنی
پدرش کودن ومادرش عربی آنرا
مقرف گویند واین دو قسم در بعضی
صفات به پدر شبیه وبعضی بمادر مانند
ودر حدیث نواب داشتن همچنین اسب که
برذون

برذون گویند چنانکه در باب اول
ازین مرحله مذکور شد وبیتی در کتاب
کافی از ابن طیفور روایت شده که گفت
پرسید مرا آنحضرت امام موسی کاظم ع
که چه سوار میشوی گفتم بر الاغ گفت
بچند خریده او را گفتم بسیزده دینار
که مراد از دینار یک مثقال طلا باشد
شرعی سکه دار فرمود این اسراف است
که الاغی بسیزده دینار بخری ویابوئی
نگیری گفتم ابیند وسروره من خرج
یابو بیشتر است از خرج الاغ پس فرمود
آنکه مونت خرج الاغ را میدهد خرج
یابو را نیز میدهد مگر نمیدانسته

که هرکس چارپایی ببندد که از آن توقع
اعانت در جهاد بدو باشد و ما یعنی جهاد
و در دو کتاب امام قضات داشته باشد
و خشمگین سازد بسبب آن دشمنان
آنکس را مثوب بما و شیعه ما باشد هر
آینه حق تعالی پیاپی میرساند معفرتی
او را و کشاده میگرداند سینه او را و
ملاو را و میرساند با فاتحه میخواهد
و مد بلیت آن چهارپا بلجه را مسد
حاجات او و چنین ظاهر میشود که این
طیفوره قاریث بحز پانی اسب
عتیق نداشته و اگرنه الحضرت او را
بر تفضیل اسب عتیق امر فرموده ند

بجز بلندی

باب نهم

بجز بلندی پانو باب نهم در فرق
میان مادیان و فحل و در بعضی اوصاف
و ذکر مجملی از صفات ذمیمه آنچه
قبل ازین مذکور شد و شکل اندام و
علامات مشترک میان هر دو قسم است
مگر بلندی و کوتاهی که فحل چنانکه
ایمائی بآن نیز واقع شد. همچنین
کوتاهی کردن در مادیان آنقدر
عیب نیست که در اسب نر و میان ران
مادیان تنگتر بهتر است و اگر فراخ باشد
پایش سست خواهد بود و دیگر بسیار
خفتن مادیان عیب نباشد و اگر اسب
نر بسیار بخوابد و بعد خواب ناله کند

پسندیده است و همچنین در علف خوردن فحل باید آهسته آهسته
علف خورد و ساعت بساعت سر برداشته زمانی توقف
نماید بخلاف مادیان که باید علف را بزودی تمام بخورد
و توقف نکند و در ترجیح یکی ازین دو قسم بر دیگری
از هر طرف سخنان گفته اند و در طریق عامه و از حضرت رسالت
پناه صلعم ترغیب بر داشتن مادیان روایت شده از آنجهت است
که دو منفعت سواری حاصل میشود و هم کره می آورد
و یکی از شجاعان عرب را نقل کرده اند که در جنگ هرگز
سوار اسب نر نمیشد سبب آن را پرسیدند گفت فحل بجهه
در اثنای حرکت بول را محبوس میدارد و گاه باشد که بآن
علت بترکد بخلاف مادیان که هرگاه ضرور باشد آب می
اندازد و بدین سبب آسیبی نمیرسد و بعضی مطلقا فحل بهتر
میدانند ازین جهت که توانا تر و صبور تر میباشد و اینجهت تحقیق

بهتر

بهتر آنست که در عادتها و شبیخون و سایر مواضعی
که اخفا و پنهان مطلب باشد مادیان چون کمتر شیهه میکشد
بهتر است و در جنگ صف یا قلعه گیری فحل مناسب
چه قوی تر و جهنده تر و تند و صاحب حرکت تر
میباشد و در مشقتها و زحمتها اسب خصی بهتر از آنجهت
که صبر بر تحمل زحمت و محنت بیشتر دارد و اکثر
اقسام است خصوصا فحل که اخلاق ناخوش
میدارند که بعضی از آنها بمعالجه و تدبیر زایل می
شود و بعضی قابل علاج نیست و چون در شناختن
اسب ضبط معرفت این عیوب ضروریست مجملی
درین باب مذکور میشود از آن جمله کوری و
کری و کنگی و باین طریق معلوم میشود که او
و اشکال معیب هنانی شود و اگر مادیان را ببیند

تیر نکشد و از جمله عیوب نیز آنست که چپ بنا شد
یعنی در داخل شدن آبها یا برآمدن جاهای بلند
دست چپ را پیش گذارد و این عیوب نیز در اصل
خلقت باشد امّا آنچه در اکثر احادیث وارد شده
اوّل حرونیست که از همه بدتر است و آن چنانست که
در موضعی بایستد و هرچند تازیانه بر و زنند
حرکت نکند و دیگر ترسناکی که از اکثر چیزها برمد
دیگر دندان گرفتن و لکد زدن و گاه باشد که چون
سباع شود دیگر سرکشی چنانکه دهنه و لجام
را بدندان گیرد و هیچگونه باز نایستد و گاه حرکتها
ناخوش کند و سوار را مشرف بر افتادن کرده اند دیگر
آنکه در رفتن یاد و یدن بی اختیار سوار بجانب
راست و چپ میل کند و گاه باشد که بهر دو طرف

برود

برود و بهیچوجه درست نرود و دیگر شموسی و آن
منع کردن است از سواری و گاه اینمعنی نسبت بایك
شخص خاص باشد بسبب عداوتی که با او دارد
و بعضی اسبان ردیف را منع میکنند و دیگر منع
زین و لجام کردن و مضایقه در نعل بستن امّا
اکثر اسبان بد نعل قوی و سخت سم میباشند و تاب
ریاضت میدارند و دیگر عثار کردن که سکندر گویند از
سستی دست و پایان کاهلی گاه باشد علّت آن
امراض سینه باشد و دیگر خفتن در آب باریك
روان و دیگر بسیار افشاندن دم بر اطراف و گاه
باشد که در آلودگی بول و سایر کثافتها این
حرکتها بیشتر واقع شود هرچه از عیوب مذکور
علاج پذیر است علاج آن در موضع مذکور خواهد شد

و بعضی احوال را از جمله عیوب شمرده اند اگرچه بد
نماست امّا اسب احول را مبارك میدانند و میگویند
که دلدل احول بود **مرحله دوم** در آداب تربیت و شرح
صبا الغر و ذکر سایر مراکب و آن نیز بر سه باب مشتمل است

باب اوّل در متعلّقات ازدواج و تربیت کرّه
تا هنگام سواری فحل و مادیان هر دو نجیب باید و خوش
رنگ و اگر نجیب الطرفین باشند بهتر است و مادیان را
پیش از آنکه بسال چهارم رسد بفحل نباید افکند
از آنجهت که مغز استخوان در سال سیم قوی میگردد
پس اگر در این سال آبستن شود هم مادیان ناقص
و هم کرّه ضعیف و بیقوّت خواهد بود باید که
اوّل مادیان را سواری نمایند چنانکه میل بلاغری
کند و بعد از آن فحل و مادیان را مکرّر بهمدیگر نمایند

تا هنگام

تا هنگامی که آثار رغبت ظاهر شود از هر جانب و بعد از آن
فحل یك هفته صبر نمایند و بعد از یکهفته اگر رغبت
باشد باز بجهانند و همچنین تا سه نوبت پس اگر
در یکی از نوبت بار گرفته باشد بعد از چهل روز
مستحکم میشود و علامتش آنست که رغبت ندارد
و فحل را مانع میشود و علامت دیگر آنکه سر پستان
سیاه میکند و همچنین گفته اند اگر اوّل جانب
راست از پستان شروع در ورم و سیاهی کند کرّه
نر خواهد بود و الّا ماده بود و از رومیان منقول است
که در وقت اجتماع اگر باد جنوب بوزد کرّه
ماده صورت می بندد و نیز از ایشان نقل شده
که بهترین اوقات جهت فحل چهار ماه کانون الآخر
و شباط و آذر و نیسان است که نتاج و بکرهوش بعد از

نوروز جلالی بانجام میرسد و فارسیان را اعتقاد اینست
که بهترین فصول از بیست و دویم آذر ماه تا بیست و سیم
اسفند است که مجموع سه ماه و یکروز باشد و آخرش
دوازده روز قبل از نوروز است و ظاهر اینمعنی
نسبت بسردی و گرمی بلاد متفاوت میباشد و
ضابطه آنست که ملاحظه حال کره نمایند که در
وقت اعتدال هوا اول رمیدن علف متولد
شود و مدت حمل باتفاق کمتر از ده ماه نمی باشد و
در اکثر اختلاف کرده اند و بعضی یازده ماه و
هشت روز گفته اند و طائفه یازده ماه و
دوازده روز تجویز کرده اند و کره هر چند در
شکم بیشتر ماند قوی تر خواهد بود و باید که در آن
مدت مادیان را نرانند و سواری بسیار نکنند و

وبچه

و بچه زحمت نرسد و بعد از تولد بهتر آنست که
یکسال شیر مادر بخورد و اگر بسبب سببی یا مانع
دیگر میسر نشود بشیر حیوان دیگر پرورش دهند
و بعضی خرما نیز میدهند پس اگر خواهند که بزودی فربه
و قابل شود و رنگ بدن و مویش گردد و شیر گو
و اگر غرض سبکی و نازکی باشد شیر گوسفند و اگر
قوت و سختی استخوان باشد شیر شتر دهند و
بعضی شیر جاموش میدهند و بعضی در همان
چند روز اول بعلف عادت میدهند بعد از آن
که استخوان سخت شده جو میدهند از آنجهت
که از سایر حبوب سبکتر و بجهت سینه بهتر است
و بعضی میدهند که قوت بیشتر دارد و استخوان
بزودی قوی میگردد و بدین سبب هر قدر

جو تواند خورد و اگر ذرات دهند نصف آن باید داد
در بهترین تربیتهای کره آنست که در زمین سخت
و سنگلاخ آنقدر و سوار نباشد از عقب مادر
بدود که هم استخوان او بصلابت و سختی برآید و اگر
متوسط الخلقه باشد یعنی قوی و بسیار ضعیف نباشد
یکسال و نیم سواری نباید کرد و بعد از هجده ماه
شروع در سواری کنند چه اگر قبل از آن سوار
شوند پشت و دست و پایش سست و فراخ
ضعیف میگردد و اگر از آن مرتبه تاخیر کنند البته
سر سخت و دست و پا سنگین میگردد و بعضی
گفته اند که مادیان را در چهارده ماهگی سوار
باید شد اگر چه زیاده از ضعف یا قوی باشد
تقدیم و تاخیر سواری جایز نیست

باب دویم

در آداب

در آداب سواری اول زین بر پشت کره بگذارند
هر چند تندی و بدخویی کند پسندیده است
از این جهت که علامت سختی و توانائیست
و اگر در آنوقت بدخویی نکند سست
و کاهل خواهد بود و اگر زیاده سرکشی
کند چدار بر دست و پا فکند بر گردن
افکنند و اگر در زمین هموار میسر نشود
میان آب عمیق برده تا چدار و کمند
مقید سازند و دو سه روز تا اول
آنکه کسی سوار شود قندی حلوه بگردانند
و هر عضو مفاصل فرا سایند و اینکار مخفی
کوچک صاحب وقت سوار شود چه
اگر در اوائل که سوار سنگین را نشیند

درست پاپس شود چندانی ترقی
نکند و نباید اهسته راندن مقید کرد سوار
نباشد و دو ذیور و نقدری بر مسافت
افزایند و بعضی روزها استراحت و ماند باشد
و سوار نشوند و این امور نظر بقوت و ضعف
که مختلف میشود و عنانرا درست باید
گرفت که بهیچ جهة بطرفی دیگر مایل نباشد
و زیاده سست نباید داشت و سخت
نباید گرفت و نباید که میل و اعتقاد و
اعتماد سوار بر آن و رکاب بیش باشد
و خود را بر پشت اسب سبک دارد بطرفی
میل نکند مگر بموافقت نکون و از هر
چه که رم کند با هنگی نزد او باید برد

گاه

گاه باشد که درستی نیز باید کرد و آن
موضع بلند و جاهای وسیع مانند
جداول و غیر آن بجهانند و در اثنای
رفتار باز ندارند که باعث حرونی
میشود و در هر باب مدارا و حکمت
باید کرد تا هنگامی که رفتار دید که
فهمیدن عنان و معروف میان ترکان
قایم شود و علامتش آنست که پاها
بجای دست رساند یا کنارد و هر چند
کنارند بهتر است و چون در بن رفتار
چابک شود گاهی باید دوانید و در
دوانیدن تعلیمها باید داد که از راست
و چپ بگردد و اندک اشاره بایستد

و بعد از آنکه در این مرتبه تند شده و دویدن
تا بحد کمال رسانیده باشد تعلیم باید
کرد و آن مرتبه ایست از دویدن نه بحد کمال
و تندی زیاده و ترکان دو باید امرخت
و آن میان رفتار و دویدنست و این دو
قسم [illegible] در مسافتهای دور که قطع
آن بزودی مطلب باشد ضرور میشود
از این جهة که دوانیدن در اندک مسافت
باعث هلاک اسب میگردد و برفتار هموار
راندن فرصت وفا نمیکند و رفتن دیگر
از اعراب آن هچه و ترکان یورقه گویند
روش استر و یابوست و در اسب عربی
نادر میباشد مگر بجهد بسیار بیاموزند

و در هر

و در هر مرتبه از رفتار باید که حفظ آن
مرتبه نماید و هیچ یک را با دیگری آمیخته
نگردانند و دیگر تعلیمهائی که در وقت جنگ
ضرور میشود باید کرد مانند گردشها
و جستنها و ایستادنها هر یک بجای خود
و آلت تعلیم چها و چیز است عنان نگاه
داشتن از این جهة که بدعنه بیشتر است
و رکاب و چوب تعلیمی و تازیانه اما
در اینکه عنانرا درست باید گرفت و
گاهی با رکاب یا تعلیمی اشاره باید و
بقید خود داشته شود و قطره تند گذاشتن
و در همه این دو شاده زیاده تر باید
که بیشتر رکاب و تعلیمی قطره را بیفزاید و

و از جهت دویدن غلط کرده
با نظاره عنان نگاه کرده باشد

و بعنان همواره شود و در کلّه دو بار از آن
صحیح نرو تند شود و در یورتمه تاختن
چندان احتیاج بعنان نیست و اکثر اوقات
از همه تنها مقصود حاصل میشود اما
در قسم ثانی گاه باشد که محتاج بتادیب
شود و در باز داشتن مبادرت بعنان نشود
و اسبی که اخلاق بد باشد بجامها یعنی
مختلفه بر کشند مگر یکی از آنها ماشه
باشد و از عمده آداب سواری آنست
که در وقت پا گذاشتن بر رکاب بگویند
بسم الله و لا حول و لا قوة الا
بالله الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله سبحان الله

الذی

الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین یعنی
سوار میشویم بمدد کاری نام خدا و هیچ
باز گشتن از بدی و توانائی بر نیکوئی نیست
مگر بسبب او و سپاس و ستایش خدائی
را که راه نمود ما را باین سواری و نبودیم
ما بمرتبه که خود را بیابیم اگر او ما را راه
نمی نمود پاک منزه است از هر چه نشاید
آنکسی که مسخر گردانید از برای ما این
چهارپایان را در حالتی که در قوت با او
برابر نبودیم و حدیث و غیرش بود در
کتاب کافی و تهذیب از سرور کائنات
علیه و آله افضل الصلوات روایت شده
که هر وقت سواری این کلمات را بگوید

محفوظ میماند او و چهارپای او تا هنگامی
که فرود آید باب ششم در ازالهٔ اخلاق
ذمیمه از قبیل این صفات و اخلاق مذموم
منکر شد چون اکثر اوقات از این اسب سرکشی
و بیوفائی سوار عارض میشود چاره
آنست که بملایمت و درشتی در دفع
آن سعی کنند که آن عادتها را بالکلیه
فراموش و دفع کند و آن عادتها بسبب
فربهی و توانائی زیاده باشد بریاضت
و سواری زایل گردانند و بعضی اسبی
را که حرونی کند و در ... باشد آهن
با نه گرم کنند و بر سر زیانا فرو گذارند
که بنشیند گاه باشد که سواری نفع کند

و شیخ

و شیخ جلیل القدر علی بن طاوس علوی در
کتاب امان الاخطار نقل کرده که این آیه
را بنویسید و بر گردن اسب هرون بیاویزند
و بر گوشش بخوانند بسم الله الرحمن
الرحیم اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت
ایدینا انعاما فهم لها مالکون و ذللناها
لهم فمنها رکوبهم و منها یاکلون و سرکشی
و دندان گرفتن شربت زایل نشود چاره
آن کندن دندان و خصی کردن اسب است
و بعضی از اسبان سرکش را که هنر اندک
مهره پشت زیاده بر اسبان دارد که در
دوانیدن آن مهره بدرد آید و چندان
میدود که سوار را بیندازد و این قسم

قابل علاج نیست و در شموسی نیز لطافت
تدبیرات تأثیر میکند و چنین روایت
شده که در شب معراج هنگامی که حضرت
رسالت پناه ارادهٔ سواری نمود براق
شموسی کرد پس جبرئیل دست بر یال او
گذاشت و گفت شرم نداری از اینچه میکنی
بخدا سوگند که سوار نشده است بر تو
پیغمبری بابند از بندگان خدا بیش از
محمد عزیزتر و گرامی‌تر نزد خداوند پس عرق
شرم بر جمیع اعضای براق ظاهر شده قرار
گرفت تا حضرت سوار گشت و بعضی اسبان
مانع النزول میباشند یعنی هنگام فرود
آمدن حرکتهای ناخوش میکنند که مانع

فرود

فرود آمدن سوار باشد و اکثر علتش
آنست که زخمی داشته باشد در پشت و هنوز
چرک آن پاک نشده ظاهرش بهم آمده ا
و آن چرک در آن میان مانده بسبب
خارش پشت از حرکت سوار اسب را
ناخوش می‌آید و مانع فرود آمدن
میشود علاجش آنست که موضع زخم را
بشکافند و هر کثافتی که داشته باشد
بیرون آورد بقانون چند که در مرحله
معالجات مذکور شد میشود بسازند
و منع از نعل اگر علت آن ناشایستگی
نعلبند باشد که از آغاز رسیده و
نرسیده باشد بلطایف چاره کرده

شود و اگر سببش خشکی و سختی سم باشد در
دفعه چرب کنند که تراشیدن دشوار
نباشد و نشکند و زیاده از قدر ضرورت
نگیرند و از جمله آداب نعل بستن آنکه اگر
سم اسب بیکطرف مایل باشد از آنطرف
زیاده بگیرند و از جانب دیگر کمتر و نعلی
که اطرافش متفاوت باشد به بندند چنانکه
طرف قوی از نعل بجایی افتد که کم گرفته‌اند
و طرف نازک بجایی بنشیند که زیاده گرفته‌اند
و گفته‌اند چند نوبت جنبش کنند تا آن کجی
زایل شود و در سکندر اگر علت کاهلی
باشد البته زجر و تادیب باید کرد و در
کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت امام جعفر

صادق

صادق ع که نزنید چهارپا را در سکندری
زدن و مزنید در دم کردن از این جهت که چیزی
که می‌بینند که شما نمی‌بینید و در منع لجام مکرر
دهنه را بنمک آلوده کنند و در کافی منقولست
که هرگاه دم کند یا منع لجام نماید این آیه را
در گوش او باید خواند که افغیر دین الله یبغون
وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها
والیه یرجعون یعنی آیا بجز دین خدا میخواهید
و حال آنکه مر خدا را گردن نهاده هر کس که در
آسمان و زمین است برغبت و کراهت
و همه بسوی او بازگردیده میشود و در تفسیر
این آیه بعضی گفته اهل آسمان تمام و طایفه
از اهل زمین برغبت و فرمان برداری

نموده اند وطایفه دیگر بکراهیت وبعضی
گفته اند ثقلین یعنی جن وانس بکراهیت طاعت
نموده اند وباقی مخلوقات برغبت **باب چهارم**
در آداب آب وعلف دادن چون اکثر اوقات
تربیت اسب در اوایل ایام بهار وبانجام میرسد
وسبب ریاضت سواری لاغر شده باشد
علف تازه باید داد تا فربه گردد ودر هر سال
اقل چهل روز علف دادن اخلاط فاسد
دفع میکند ورنگ بشره وموی صاف وروشن
میگرداند وباید که علف بسیار تازه باشد
چه اگر درشت ومایل بخشکی شده باشد چندان
فایده ندهد وبدین سبب علف دادن در مواضع
مختلفه که هوای بعضی سرد وبعضی گرم باشد

کاشت

کاشت یا دو تخم کاشتن تقدیم وتاخیر نمایند
که مرتبه بمرتبه میرسیده باشد وپیش از زمان
الخلیل بدروند که تشنم با او باشد وکم
کم هر نوبت اینقدر که بیکبار توان گرفت
بدهند چه اگر یکنوبت بسیار دهند زود
سیر ودل زده شود هر چند روز قدری نمک
باید داد که باعث گوارائی وبسیار خوردن
علف میشود واگر نمک نخورد بیم جرب هست
ودر ایام علف خوردن سواری بسیار که باعث
رنج وماندگی شود نباید کرد وبعضی در آن
ایام جو نیز میدهند ولیکن بهتر آنست که هر روز
بیشتر ده یک یا هشت یک آنچه عادت داشته
جو را بخیسانند تا شام آنگاه باسب دهند

وتا دیر آن را بیشتر توان داد وبعد از اتمام ایام
یک دو هفته هر روز قدری یونجه ریزه کرده
با نصف آن کاه بیامیزند وبدهند اما اگر سرما
زده باشد یونجه نباید داد واگر در غیر ایام علف
لاغر را فربه خواهند جو نیم کوفته وادرا بخیسانند
واندک اندک یونجه آمیخته بخورد اسب دهند
چه اگر بسیار با یکدیگر بیامیزند ترش میگردد
اسب رغبت بآن نمیکند واسب لاغر که را
این غذا مناسب میباشد وبعضی یونجه نرم خشک
را بهم آمیزند ونصف مجموع جو پخته داخل کنند
وباسب دهند وپختن وکوفتن او از این جهت است
که زودتر از معده بگذرد وهضم شود ویونجه
اگرچه زود فربه کند اما در هوای گرم باعث

دیگر

دیگر امراض میشود پس اگر ضرور باشد در
جای خشک ببندند وآب بریزند وخصیه
بزنند ودر وقت تشنگی آب برف ویخ
بدهند وگفته اند هیچ چیز آب را چندان
فربه نمیکند که یخنی را فیه میکند وبابرنج
پخته آمیخته اندک اندک باو دهند ودر وقت
جو باز گرفتن نیز یکدو هفته جو باید داد
که باز گرفتن جو در هیچ حالت خوب نیست
واگر یخنی بگوشت خوک باشد بهتر است ودر
هر مرتبه قاعده آب دادن باید کرد چه اگر زیاد
دهند اعصاب سست شود واگر کم دهند
احشا خشک شود وسرفه بهم رسد وبعضی
گفته اند در تابستان که صبح از صبح تا شام چهار

مرتبه آب باید داد و در عقب جو البته زیان
دارد و باعث قولنج میشود خصوصا اگر متعاقب
سوار شوند اما اگر اسبی را چنان عادت باشد
آهسته آهسته از آن عادت را باید گرفت و اگر یک
بار قطع کند بسیار باشد که گلو و جگرش خشک
شود و قی کند و اگر چنین شود سه بار اندک
آبی باید داد تا بر نشاط آید و گاه اندک اندک
باید داد اندک دیگر خواهش تمام داشته باشد
هر چند کم تر دهند بهتر است چه بسیار آن تاریکی
چشم و کاهلی بیاورد و در گرما بیتاب و در
راه دور بیصبر میکند بخلاف جو که به یکبار
دادن بهتر است و بهترین اوقات اول شب
و بعضی بدو وقت عادت میدهند و آن
باعث

باعث امراض میشود و اما گاهی که قدری از
عادت را تمام نخورده باشد اگر تمام آن را
بامداد بدهند شاید و اگر زحمتی رسیده باشد
و شب جو کمتر از عادت باید داد که نفع بسیار
دارد باب پنجم در طریق خدمتکاری و
قواعد تضمیر از جمله آداب که در تربیت ضرور است
پاکیزگی موضع و تیمار صبح و شام است و در
مقدمه اشاره مجملی درین معنی شده اکنون
بتفصیل مذکور گردد و باید که زیر دست
و پا خشک و نرم و نکو باشد یعنی موضع
پا را بلند تر از دست سازند تا هیچ میل
و اعتماد بدن بر دستها باشد و هر روز
دو مرتبه تیمار کنند بنوعی که کثافت و گرد

که در بن موی باشد زایل شود و در ضابطه
آب و علف اهتمام تمام نماید و دو سه ساعت
پیش از جو هیچ گونه کاه و علف ننهند که جو را
برغبت تمام بخورد و بهوای مخالف عادت
باید داد تا از سرما و گرما باک نداشته باشد
و در زمستان هر چند روز چوب که صحرائی
دارد در اصطبل باید سوخت چنانکه دود آن
بدماغ چهارپایان برسد که نفع تمام دارد و
از جمله قواعد عربان در باره اسب است که هر گاه
اراده اسب دوانی و گرو بستن مینماید روزی
معین میسازند و چهل روز پیشتر یکدیگر
را اعلام نموده شروع در تربیت اسبان
میکنند باین طریق که در جاهای گرم مینهند
و جلهای

و جلهای متعدد می پوشند که عرق کند و درین
ایام بکاه و یونجه خشک و جو پرورش نموده
اصلا علف تازه نمیدهند و هر دو سه
روز سواری میکنند و مرتبه بمرتبه در
قدر سواری می افزایند و اگر در میدانی که
بجهت این کار معین شده سواری کنند بهتر است
و این قسم تربیت را تضمیر و آن ایام را مضمار
گویند و نیز موضع بستن اسب را در آن مدت
مضمار گویند و باید که نوبت سواری چنان
قرار دهند که یک نوبت دو روز وعده مطابق
افتد و در عرق فرمودن کمال سعی باید
کرد تا حدی که سیصد چهار صد قدم
بدوانند مضطرب نشود و نفس زدن نداشته باشد

تند نکردانند چون اثر تربیت بمرتبه کمال
رسد و در روز وعده بر سر میدان البته
پیاده بباید شد و یک دو کف آب بر دماغ
و دهن اسب باید زد و لجام را بدست گرفته
چند قدم باید کشید آنگاه بآدابی که قبل
ازین مذکور شد سوار شده باید تاخت
و در آن روز لجام و سایر آلات سبک باید
و غند زین تازه که پیشتر اسب بدان عادت
کرده باشد و زهیق که سوار خو گرفته و دور
مانده میشود و همچنین اگر سوار از زین بیگانه
باشد حرکتهای ناخوش میکند و باعث
زخم اسب میگردد و سوار هرچند سبک
باشد بهتر است و عربان درین باب مضایقه

نیاد

نیاد کرده اند تا حدی که اگر سوار سبکتر
از دیگری باشد بقدر تفاوت جو در ظرفی
کرده بر پشت اسب می بندند و در سایر
اوقات خصوصا وقت ریاضت هرچند
لجام و زین و دیگر آلات سبکتر باشد
بهتر است اما بعد از تمام ایام تربیت اگر
بجهت ورزش روز جنگ باشد آلات سنگین
بر اسب قرار دهند که گنجایش دارد چه بدان
روز محتاج پوشانیدن چیزی چند جهت
تیر و شمشیر میشود و نیز شمشی چند از طلا
یا نقره یا امثال آنها بر دوال لجام مینهند
که از آسیب محفوظ باشد و در تاختن هرچند
قدم سر اسب را باهستگی بکشند که باعث تندی

میشود آنچه تعداد این مذکور میشود کمال اغراق
نمایند و در گرو بستن حیله و فریب بخاطر
نرسانند که خلاف شرع و عقل و منافیه
و فساد خواهد بوده و در جا بچنین منظر
رسیده که میان دو قبیله عمده از عربان
بتقریب مکری در اسب دوانی واقع شده
چهل سال نایره جنگ و جدال اشتعال داشت
و چندین هزار کس هلاک شد نعوذ بالله من
شرور انفسنا و سیئات اعمالنا باب ششم
در بیان معنی سابقه و الفاظی که در آن
مقام مذکور میشود و سابقه در لغت
پیشی گرفتن است بر یکدیگر و در اصطلاح
این عمل و ایشان اسبان بقصد آنکه

معلوم

معلوم شود کدام یک دونده ترند و سبق
بسکون و حرف گرو بستن و بفتح مالست
که بدان گرو بسته شود و در حدیث که
لا سبق الا فی نصل او خف او حافر اگر
حدیث بسکون حرف با وارد شده مراد
که گرو بستن جایز نیست مگر در نصل یعنی
و خف یعنی آنچه در شتر بجای سم است
و مراد شتر دست و پاست و حافر یعنی
سم و اگر بفتح باشد چنانکه میان فقها
نیز مشهور است مراد آن خواهد بود
که گرفتن مال جایز است مگر درین سه
موضع بنا با احتمال ثانی گرو بستن
بآنکه داد و ستد مالی در میان باشد

در غیر این موضع جایز نخواهد بود مگر
چیزی چند که مستثنا از شرع بدلایل
دیگر معلوم است مثل نرد و شطرنج و چنین
گفته اند که این سه چیز الف چند و جهادات
که عمده ارکان اسلام و اشرف عبادات است
و گرو بستن در اینها و ورزش شجاعت
و توانایی از این جهت سنت شده و اگر
کسی بقصد قربت کند اجر و ثواب بر آن
قربت مترتب میشود و نصل را مثلا تیر
و شمشیر گرفته اند و سایر آلات حرب
و خف را اعم از دست و پای شتر
و فیل میدانند و حافر را در اسب و استر
و الاغ جایز داشته اند و این قسم گرو بستن
را

را در مرغان مثل پروان کبوتر جایز
میدانند و همچنین دویدن آدم و شنا
کشتی در آب و کشتی گرفتن از این جهت
که داخل هیچیک از آن سه قسم نیست و
مالی که بدان گرو بستن میشود ممکن است
که آن مال را جماعتی که اسب میدوانند
بدهند یا بعضی از ایشان یا بیگانه مثل
آنکه پنج کس باشند و هریک هزار دینار
یا پنجهزار یک کس یا دو کس از ایشان
یا شخصی که در سبب دوانیدن رفیق نباشد
بدهند و این قسم هر سه بحسب شرع انور
مختار است و بگمان سنیان بی ایمان در
گرو بستن وجود محلل ضرور است و مراد

محلل شخصی است که با جماعت رفیق شده
باشد بشرط آنکه اگر اسب او پیش برد مال
گرو را بگیرد و اگر نگذرد چیزی ندهد
و چون گرو را بی او حلال نمیدانند او را
محلل و بعضی حلال کننده و به اعتقاد اکثر
علمای شیعه بی او و با او گرو جایز است
پس هرگاه دو کس گرو بسته و هریک مبلغی
حاضر کرده یا بر ذمه خود قرار و محللی رفیق
خود کرده باشند و اگر یکی پیش برسد تا آن
دو کس همراه برسد و محلل پس ماند در
صورت هریک مال خود را متصرف میشوند
و محلل بی نصیب است و اگر محلل همراه یکی
از آن دو کس پیشتر برسد ربع مجموع
مال

مال از محلل و سه ربع دیگر از رفیق اوست
و اگر یکی از آن سه کس زودتر رسد مجموع
از اوست و در لغت عرب هریک از اسبان
را باعتبار پیش رفتن و پس ماندن
نامی معین نموده اند ~~اول را مجلی میگویند~~
اول مجلی میگویند یعنی ظاهر کننده این
جهت که توانایی با وقوف سوار را هویدا
و آشکارا گردانیده دویم را مصلی از این
جهت که صلا در لغت ایشان یعنی میان
پشت یا بلندیهای آخر کفل است یعنی دو
بلندی که در جانب راست و چپ دم می باشد
و چون سر اسب دویم اکثر اوقات یا یکی
از این عضوها از مجلی برابر میباشد از آن

مصلی نامیده اند و تمام کننده را نیز مصلی گویند
از بنجهة که در رکوع و سجود این عضوها حرکت
همچنین سیم و چهارم را تا ده مرتبه اسمها معین
کرده اند و در بعض کتب نیز دوازده مرتبه منقوش
وچون اختلاف بسیاری در اسامی مراتب بعد
از ین شد [illegible] مرتب
نمیشود [illegible] رفتن پیش
و پس ماندن از دوش اسب باید [illegible] کرد
و کوش پس اگر اسپی کرد نی بند و کوشها پیش
از دیگران پیشتر رفته باشد اعتبار نکنند و از
دوش حکم کنند باب هشتم در شرایط مسابقه
وچون بمقتضای انچه سابقا مذکور شد مسابقه
عقدیست از عقود شرعیه باعث انتقال مال

از شخص

از شخصی بدیگری میشود مانند بیع و اجاره و سایر
عقود شرعیه و موقوف است بشرطی چند وانچه از
کتب فقهاء معلوم میشود و اکثر فقهاء بران اتفاق
دارند دوازده چیز است اول انکه مسافت معین
باشد یعنی موضعی که اسب میدوانند معلوم باشد
وقیاس تقدم و تاخر از ان مسافت باید گرفت پس
چه اگر در اثنای راه یکی اسبان پیش افتد تا
ماند اعتبار ندارد و بعضی گفته اند مجموع سواران
که برابر بایستند و بعد از ان شروع در دوانیدن
کنند و اما اکثر فقهارا اعتقاد اینست که ایستادن بعضی
پس و بعضی پیش موقوف برضای ایشان و بحسب شرع
ضرور نیست دویم انکه مسافت بمرتبه باشد که چهار
پایان قطع ان باسانی نمایند نه انکه اکثر مردم حکم

که اگر در یکی از اثنا خلل باشد کرو را باطل میدانند

بضایع شدن اسبها دران مسافت کنند و عربان در زمین
هموار اکثر اوقات زیاده از صد تیر پرتاب مقرر میکرده اند
که پنجاه هزار گز بذراع شرعی بوده باشد سیم انکه
چهار پایان مشخص و معلوم باشند باین طریق که یکان یکان
دیده شوند یا بنام یا بصفتی که احتمال دیگر نداشته
باشند مذکور نموده چهارم انکه احتمال پیش رفتن
در هریک از چهارپایان باشد چنان نباشد که زیادتی
بعضی از دیدن ظاهر و هویدا باشد پنجم انکه هر از یک
جنس بعضی هم اسب یا مجموع اشتر باشند و بعضی از فقهاء
درین شرط اتفاق ننموده اند که دوانیدن اسب با اشتر
را با یکدیگر جایز میدانند اما بعضی گفته اند اگر احتمال پیش
در هریک باشد از یکجنس بودن نیز لازم نیست بنا
برین مذهب ثالث دوانیدن اسب با الاغ و شتر با فیل

جایز

جایز خواهد بود ششم انکه شخصی بران چهارپایان
سوار باشد پس اگر بی انکه کسی سوار باشد بدوانند
کرو باطل باشد هفتم انکه سواران همه یکبار شروع
در دوانیدن کنند و هیچ یک از دیگری پیشتر
نداوند هشتم انکه انجماعت عاقل باشند پس اگر
دیوانه یا سفیه کرو ببندد باطل خواهد بود
نهم انکه جمع باشد که ورزش جهاد و شجاعت از
ایشان پسندیده بود پس اگر زنان کرو ببندند
جایز نیست دهم انکه مالی که بدان کرو بسته میشود
خواه نقد و خواه جنس معین و معلوم باشد
و قابل نزاع نشوند بود یازدهم انکه کرو را بجهة شرعی
ببندند که در پیش رفتن امید نفعی باشد پس اگر
مال را بجهة بیگانه قرار دهند باطل خواهد بود

وهمچنین اگر کل این وجه را یا حصه بیشتر از آن وجه کسی
که از همه عقب تر باشد مقرر کنند اما اگر حصه کمتر
کمتر کنند جایز است دوازدهم آنکه گرو مشتمل بر امر
فاسدی نباشد مثل آنکه بگویند اگر ببازم فلان
فلان مبلغ بدهم و دیگر هرگز بر اسب سوار نشوم
یا اسب خود را بکشم و این قسم التزامها که بحسب شرع
معقول نیست و چون شرایط گرو بستن در اسب
دوانی معلوم شد بدانکه تیر اندازی موقوفست
بچهار وجه گرو و قدرت مسافت نشانه و اماج و تیر
و کمان و قدر انداختن و زدن و روش خوردن
تیر بر نشانه یعنی شکستن یا خراشیدن و زدن بر وسط
یا بر کنار و گذشتن تیر از آماج یا قرار گرفتن در آن
و بالجمله عقد گرو و تیراندازی باید کرد که خصوصیات آن معلوم باشد

وقابل

وقابل نزاع نتواند بود که وسیله منازعه شدن
در هیچ باب پسندیده نیست و چون تیراندازی
از موضع این علم بیرون است بهمین چند کلمه اکتفا شد
و بتفصیل این پرداخته نگشت باب هشتم در ذکر الاغ
واشتر از جمله مراکب الاغست که اگرچه عند الناس و خواص
مشهورات اماه رایه که همه قبل از این شروع گشت
مذکور شده و انبیاء سوار میشده اند چنانکه از حضرت
عیسی ع شهرت تمام دارد و بدین سبب آنحضرت را راکب
الحمار میگویند و در کتاب کافی از امیر المؤمنین ع منقولست
که حضرت رسالت پناه الاغی داشت عفیر نام بآنحضرت
سخن آمد گفت پدران من از جدم که با نوح ع در کشتی
بوده اند نقل کرده اند که روزی حضرت ادریس ع بر
مالید گفت از پشت این الاغی بوجود آید که سید المرسلین

وخاتم النبیین بر او سوار خواهد شد پس عفیر گفت شکر
مر خدایرا که این سعادت مرا روزی شد و نیز از کتاب
مذکور از امیر المؤمنین ع مرویست که در روزی که
حضرت رسالت پناه رحلت فرمود عفیر افسار خود را
گسیخته بر سر چاهی دوید و خود را در آن چاه انداخت
و مرد و نیز در کتاب مذکور از مضمون معارف و دقایق
وجواهر حقایق امام جعفر صادق ع ترغیب بر داشتن
الاغ واقع شده و بهترین اقسام مصریست و الاغ وحشی
اگرچه رنگ و هیأت خوش دارند اما قبول تربیت
نمیکنند و از ازدواج الاغ با اسب استر حاصل آید و آن
اگرچه در جنگ چندان بکار نیاید و سواری آن مناسب
نیست که وقتی که غرض اظهار شجاعت بر عدم اراده
گریز در نظر خصم باشد اما در قطع مسافتهای

دور

دور صبور و استراحت در سواری آن بیش از
سایر مراکبست و دلدل را بشکل استر نشان داده اند
و بهترین اقسام آنست که پدرش و مادرش هر یک
در مرتبه خود نجیب میباشند و آنچه از کشیدن
اسب بر الاغ حاصل میشود اگرچه راهوار میباشد
اما اکثر کوچک و با الاغ شبیه میباشد و از خواص
آنست که شباهت بمادر بیش از پدر میدارد
و اگر مادر اسب باشد بهتر است از جمله خواص او
آنکه منقطع نسل میباشد و در بعضی روایات از
امیر المؤمنین ع منقولست که استر نیز مانند سایر
حیوانات حاصل میشد اما چون در نقل هیمه حضرت
ابراهیم خلیل ع از سایر حیوانات جلدتر بود آنحضرت

خلیل الله نفرین کرد منقطع النسل شد وبعضی گفته‌اند هر نوعی از ترکیب دو نوع حاصل شود منقطع النسل خواهد بود وبهتر آنست کما کر باشد خصی باشد که قوی وخلق خوش میکردد وانچه از اخلاق بد در اسب مذکور شد در استر بیشتر یافت شود واز بچه که واز ریاضت محتاج تر سیرات میباشد وبعضی که بر سواری قبول تربیت کنند چهار بر دست وپا کذاشته بایدراند واکر دران مرتبه سرکش باشد بمحض انکه چوبی یا ریسمانی یا دستمالی بر پاهای ایشان بندند فرمان بردار میشوند وسوی بو خورد را افکندن اکرچه بزوری وهموار میکرداند مالی را ست میکند وبهترین رنگها سیاه یکرنگ وبعد ازان

کبود است وانچه از علامات غره وتحجیل مذکور شد در استر پسندیده نیست چنانکه قبل ازین در حدیث کذشت ودر احکام هیئات اعضا ودواب وافکندن وبرامدن دندانها ومعالجه امراض همان حکم اسب دارد اما عمر استر بیشتر میباشد ودر کتاب کافی مذکور است که معدن جواهر معالم امام موسی کاظم ع بر استری سوار بود یکی از منافقان اعتراض کرد که چه چیز است این چهارپا که از پی دشمن نمیتوان رفت ودر جنگ هیچ کار نمی‌اید بانحضرت فرمود که تطأطأت عن سمو الخیل وتجاوزت قموء العیر وخیر الامور اوسطها یعنی از بلندی اسب فروتر واز پستی الاغ بلندتر وبهترین چیزها انست که میانه باشد ونیز در کتاب ازطرخان نخاس منقولست که کفت

میکذشتم از حضرت امام جعفر صادق ع در هنکامی که انحضرت در حیره که موضعی است حوالی کوفه فرود امده بود پس پرسید از من که ما عملک یعنی چه چیز است کار تو کفت نخاسم یعنی دلال حیوانات پس فرمود اصب لی بغلة فضحاء یعنی پیدا کن از برای من استر ماده فضحا کفتم فدای تو شوم کدامست کفت فضحاء اسماء بیضاء البطن بیضاء الافخاذ بیضاء الجحفلة یعنی سیاهی که شکم ومیان رانها ولبهایش سفید باشد پس کفتم مثل او کسی که من باین صفت استر ندیده ام این کفتم ومراجعت نموده ام پس همان ساعت داخل خندق کوفه شدم پس استری دیده ام که اسمر ابدار بهمان صفت وصفت کفتم از کیست این استر کفت از خداوند من کفتم میفروشد کفت نمیدانم پس از پی او رفتم

بخداوندش رسیدم واستر را خریدم وبخدمت انحضرت اوردم فرمود که هذه الصفة التی ارید ها یعنی همین است ان صفتها که من میخواستم کفتم فدای تو شوم دعائی جهة من بکن فرمود که اکثر الله مالک وولدک یعنی زیاده کند خدای تعالی مال ترا وفرزندان ترا چنین منقولست از طرخان که اندک زمانی فرزند ومال من بیشتر از اهل کوفه شد باب نهم در ذکر شتر وفیل از غرایب ارکان مراکب شتر است چنانکه در قران مجید وارد شده افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت یعنی ایا نظر نمیکنند بسوی شتران که چکونه مخلوق کشته اند واین اشاره است به بسیاری از امور عزیبه که هریک از جلیله منافعها الهی است از انجمله با کمال توانائی نهایت اطاعت فرمان برداری

وصبر بر گرسنگی و تشنگی شتر چنانکه از عرب
منقولست که سلغ ظاء عشر یعنی تشنگی شتر تا ده
روز میرسد و نیز بیمودن بیابانهای کم آب و علف
سخت و کاری از میتر نیست و بهترین شترها سرخ است
اما در حدیث آمده که شتران سرخ کوتاه عمرانند و شتر
سیاه که روی او مکروه و بد هیئة باشد عمرش
دراز میباشد و ارباب این فن شتر را تا صد سال
نقل نموده اند و در افکندن و بر آوردن دندانها
همان ترتیب که از اسب مذکور شد منظور باید
داشت اما اگر پدرش و مادرش عربی جوان
باشد یک سال تاخیر میشود چنانکه سال ششم
اونا و عوض بر آید در سال هشتم یا نهم دو دندان
دیگر بر می آید و تمام دندان در طرف زیرین
میباشد

میباشد و همچنین فیل و حیوانات سم شکافته در
طرف بالا دندان نمی دارند و شتر چون اسب بر دو
قسم است عربی و ترکی و از ترکیب هر دو قسم دیگر
یافت میشود که امروز در ولایت ایران متعارفست
واین قسم از کشیدن بارهای سنگین کمال
توانائی و قدرت دارد اما رفتارش بجلدی
شتر عربی نیست و در هوای گرم زود عاجز
میشود و اگرچه چون استر منقطع النسل میباشند
و اگر نسلی بهم رسد بد خلق بیفایده خواهد بود
و از جمله مراکب فیلست که با کمال قوت و تنو
مندی با اندک فرصتی تربیت پذیرد و فرمان
بردار میگردد چنانکه در طرق صدگونه نقل
کرده اند که کودالی بر سر راهش کنده خس
پوش میکردند چون در آنجا افتد بگرد و برون

گرسنگی و تشنگی بر وی غالب شود و شخصی می آید
با چوب و سنگ انواع رنج و آزار باو میرساند
مقارن آنحال دیگری می آید و آن شخص را آزار
داده و دور کرده اظهار مهربانی میکند و آب
و علف میدهد روز دیگر بعد از رنج از شخص
دویم ظاهر میشود و اظهار مهربانی میکند و چون
مکرر این معنی متحقق شود الفت میگیرد و در حرکت
و سکون پیرو او میگردد و باندک اشاره ادراک
مطلب مینماید و آن دو قسم است حبشی و هندی
و قسم اول در خرطوم او زیادتی مانند انگشت
دارد و قسم ثانی یکی و هر دو خصوصا اول نهایت
توانائی دارند و اما اگر آفتی بخرطوم او رسد زود
عاجز میشود از اینجهة در جنگ چندان نفعی ندارد
وگاه باشد

وگاه باشد ضربی عظیم اگرچه از لشکر دشمن رسند
زخمی بخرطوم او رسد همان لحظه باز میگردد
و بسا که متوجه قلب لشکر خود گردیده تمام
سپاه را پریشان کند و در تفاسیر و احادیث
چنین مذکورست که در سال تولد حضرت
رسالت پناه ص پادشاه حبش لشکری
انبوه متوجه مکه معظمه کردانید فیلی تنومند
که نامش محمود بود بقصد خرابی اصل
خانه کعبه با آن لشکر داشت چون بحوالی
مکه رسیدند شتران عبد المطلب را
بچراگاه دیده بغارت بردند و آن خبر
بعبد المطلب رسید متوجه آن لشکر شد
ایشان او را با کمال تعظیم و توقیر بمجلس شاه

خود بر او فتند و سؤال کردند که بچه مطلب
آمده گفت بچه را از خواست شتران مدام
سالار انسان در تعجب شده گفت من بقصد
خرابی خانه که اهل میرسند آمده ام و تو
سالار دهر کرده ایشان میباشی اگر التماس
خراب نکردن آنخانه میکردی قبول
میکردم شتران چه باشد که از من می
طلبی گفت من خداوند شترانم و خانه کعبه
خداوندی دارد که حفظ کند او گفت
این بگفت و شتران را گرفت مراجعت
نمود و در اثنای راه بفیل رسید او را
آواز داد و گفت ای محمود میدانی که ترا
بچه کار آورده اند فیل با سر خود اشارت

کرد که میدانم گفت ترا آورده اند
که خانه کعبه را خراب کنی آیا خواهی کرد
فیل اشاره کرد که نخواهم کرد پس روز دیگر
آن لشکر متوجه شدند چون بحد حرم رسیدند
فیل بایستاد هرچند تلاش کردند پیشتر
نرفت ناچار او را گذاشته متوجه شهر شدند
چون نزدیک رسیدند سپاه الهی در صورت
مرغان هوائی ظاهر و هویدا شد و هر یک
در منقار کلوخی داشتند مرکب از سنگ
و گل و اندازه عدس برکتی بود چون برابر
سرهای آن جماعت رسیدند آن کلوخها را بر سر
آن جماعت زدند چنانکه از میان پاهای
ایشان بیرون رفت و در یک لحظه

تمام آن لشکر بدین طریق کشته شدند مگر یکی
که گریخته خبر بحبش برد چون نقل این حکایت بانجام
رسید یکی از آن مرغان پیدا شد و او باهل
آن ولایت می نمود که آن مرغان بدین شکل
بودند در اثنای این سخن رسیده هم سنگ
ریزه بر سر او زد و او نیز روانه جهنم ساخت
و در حدیث آمده که بر هر سنگ ریزه نام
مقتول نقش بود و اشاره باین واقعه است آنچه
در قرآن مجید خطاب بحضرت رسالت پناه
شده که الم تر کیف فعل ربک باصحاب
الفیل مرحله ثالثه در معالجات امراض و بر نه
باب مشتملست باب اول در امراض سر و
چشم اما ناخنه پرده سفید است باطراف

مرحله ثالث
باب اول

چشم که بسبب هوا ذرکی بروی حدقه می آید
و می پوشاند چون از گوشه چشم ظاهر شود
قبل از آنکه بحدقه رسد علاج آن باین طریق
باید کرد که اسب را بر زمین نرم خوابانیده
و سوزن در زیر آن پرده کرده یا ابریشم
یا موی بلند شانند و با تیغ ببرند و
آن موضع را به روغن چرب کنند و دستمالی
بر چشم بندند که یکدو روز از هوا محفوظ
باشد و بعضی بعد از این نمک گرفته میپاشند
علاج دیگر که محتاج بدین است زعفران
یکمثقال و سنبل و نیل و صبر از هر یک
یک دانگ پوست هلیله زرد دو دانگ
مجموع را نرم و صلایه کرده با عسل صاف

معجون سازند با پر پاسیل در چشم کشند
واین معالجه اب سفید وسیاه را نیز ببرد
اگر ناخنه سرخ رنك باشد بکیرد و کتیرا را
خشك کرده بسایند و چون سرمه در چشم
کنند واگر بسبب سرخ چشم افتادن یا خوردن
بر جایی سخت باشد بعد از خون گرفتن
ارد جو وتخم مرغ را مرهم کنند ودر چشم نهند
واگر اشفتکی چشم از هوا باشد پوست هلیله
زرد وکف دریا و[illegible] ونبات سفید
مساوی بکیرند کوفته وبیخته چون سرمه
در چشم میکشند اما علاج لکه سفیدی
است که استخوان سر ادمی را بسایند و سه
روز در چشم کنند علاج دیگر موی سر

ادمی را در کوزه سفالین کرده سر کوزه
را محکم بکیرند ویك شبانه روز در تنور
گرم بگذارند تا بسوزد انگاه چون سرمه
سائیده در چشم کشند علاج دیگر پوست
تخم شتر مرغ وپوست تخم مرغ ابی از هر
یك مثقال واستخوان ران خرگوش و
صدف سوخته وکف دریا از هر یك
یکدرم وکافور از هر یك نیم درم سائیده
در چشم کنند علاج دیگر جوز بویا ومامیران
چینی از هر یك یکدرم کافور وفلفل از
هر یك یکدانك صلایه کرده در چشم
کنند علاج دیگر پیه خرچنك واب گندنا
بعسل امیخته در چشم کنند علاج دیگر صبر

یکل

وزعفران وکف دریا همه مساوی
صلایه کرده فتیله از پنبه بعسل الوده
کنند ودارو ها را بران فتیله پاشیده
در چشم کنند یا بگذارند ودر معالجه جراحت
واب سیاه پوست چوب بازا بروغن گاو
بسرشند وپنج روز بگذارند وبعد از ان
بعسل ونبات وفانید از هر یك نیم مثقال
با یکدانك زعفران ودو جو مثل معجون
ساخته پنج روز دیگر بنهند ودراین
ایام گوشت اسب را بروغن گاو چرب کنند
واسب را در میان اب روان داشتن
اب سیاه را نافع است ودر معالجه شب
کوری خوناب جگر گوسفند وخون کبوتر

وروغن کنجد با هم امیخته در حوالی چشم
بمالند وچند قطره در چشم چکانند واما
امراض چند گونه است اول انکه خلط
فاسد در دماغ بهم رسد علامتش است
که بدن خشك شود بهم کشد واب خوردن
چندان رغبت نکند علاج ان زعفران
ونوشادر از هر یك دو درم کوفته
با پنج درم شکر معجون سازند وبخورش
دهند وخربق سیاه وبسباسه ونمك
پارسی از هر یك دو درم صلایه کرده
میان نی کرده ودر بینی اسب بدمند
وسرش را بالا کشند تا اثر دارو در مغز
سر رسیده اب از چشمش ظاهر شود بعد از ان

سه روز زرده تخم مرغ با روغن تازه
در گلویش ریزند واگر درسر خلط سودائی
دارد علامتش آنست که سوسته چون آدم
وسواسی سر میجنباند وچشم تیره وتاریک
میشود وعلاج آن شاتره وزردچوبه وشکر
سفید از هریک ده درم وسپند وچاوشیر
از هریک پنج درم زعفران وقرنفل از
هریک دو درم مجموع را در دو رطل آب
بجوشانند تا نصف آن بماند پس سه
قسم نموده هر روز قسمی را بگلویش ریزند
علاج دیگر هفت روز هر روز چهار رطل
شیر با یک رطل شکر آمیخته بدهند اگر
تجد دیوانگی رسیده وبیهوده لگدزنند

دندان

دندان گیرد از هردو شقیقه خون بگیرند وپیه خوک را
در شراب کهنه جوشانیده حقنه کنند وپیه بز کوهی را با
گلاب وکافور وبول الاغ آمیخته در گلوی اسب ریزند
وتمرهندی وپوست هلیله سیاه را در آب جوشانیده
وحقنه کردن نیز نافع است واگر پیوسته چرک از بینی
آید در رفتار دست وپا را بر زمین کشد قط سفید ولبان
را در روغن جوشانیده قدری بگوش ودماغ
او بریزند وتتمه را در سر وسایر اعضا مالند واگر
با حالت سابق چشم ورم داشته باشد برگ نارنج
وسرکه وروغن وحنظل از هریک رطل با قدری سیر
بشکل کوسفند بجوشانند وتمام بدن بمالند ودو
طرف شانه را بگل سفید داغ کنند واگر خون از
بینی آید پنج دم را باید محکم بست ودور کام بهتر است

معالجات آنست که دو دو چوب گز بدماغ او رسانند و
روغن کاو در بینی چکانند وزرده تخم با روغن آمیخته
بگلو ریزند واگر هوا گرم باشد بنفشه وکافور وزعفران
نیز داخل کنند وگاهی بسبب آب وهوای سرد بعد از
حرکت باعث آن میشود که بردو طرف آب در زیر
سوراخهای دو برآمدگی مانند دو استخوان بهم میرسد
ونفس تند میزند ومیخوابد واگر زود علاجش نکنند
هلاک میشود علاج آنست که آن دو طرف را شکافته
آن برآمدگی را بیرون کنند وبنمک جای آنرا پر کنند

باب دویم در معالجات امراض سینه وحلق

اما جزام علامتش آنست که زبان سیاه شود وچشم
بگودی افتد وآب از چشم آید علاج آن ده دانه
سیر را در سی درم روغن جوشانیده وبحلقش ریزند

وآب جوکر

وآب وجو کمتر از عادت دهند واگر زبان سرخ و
آماسیده باشد موی را از بیرون کرده وحلیه
با زرده تخم مرغ بدهند وآماس فرا گیرد عطش وهوا
زدگی شبها زیاده میشود وآب از بینی می آید علاج
آنست که هفت عدد تخم مرغ در سرکه شکسته بگذارند ویک
شبانه روز تا پوست آن بسیار نرم ونازک گردد پس
در وقت گرسنگی یکان یکان را در گلوی اسب افکنند
وچون تخفیف کرد قدری موی را از بیرون کرده
بادارزیانه وعسل وروغن شیرخشت ومعجون ساخته
بدهند واین علاج اکثر اقسام سرفه را نفع دارد واگر
سبب سرفه حرارت باشد در روز وهوای گرم زیاده
می شود علاج سه رطل شیر ویک رطل شکر وسی درم
کتیرا بیکدیگر ممزوج ساخته بگلویش ریزند وسر بر کنند

وشراب و روغن کاو باهم ممزوج نموده نیم کرم بحلقش
ریزند و اکر علت سرفه آن باشد که چیزی مانند پر یا غیر آن
بحلقش چسبیده علامتش آنست که پی در پی سرفه
میکند علاج دهان اسب را کشوده ملاحظه کنند اکر
ممکن باشد بیرون آورند والا هر چند روز برک
نی و علف تازه بدهید که نافع است وکاه باشد که
هوا زدکی باعث سرفه شود امّا اندرون کلو
ورم کند چنانچه خناق و کرفتکی در سینه بهم رسد که
قدرت بر شیهه نداشته و این امراض را سقا کویند
اکر بزودی علاج او نکنند هلاک شود و اکر اسبان
کرم سیری که در بلاد سرد سیری آورند بسبب آنکه
آب یا هوای سرد در وقت عرق حادث می‌شود
علاج حوالی سینه را چرب کنند تا باد میل به بیرون
کند

کند و چنانچه ورم شود نیشتر زنند تا هر چه که کرد اشته باشد
دفع شود پس داغ فرهنکی و غلک کوفته پر کنند قسم
دیکر از هوا زدکی میباشد که باعث خشکی و کرفتکی
در کردن و کوش و سینه میشود و سر بر زمین نمیرسد
و چشم بر هم نتواند زد و کوش و چشم بسوی دم مایل
دارد و این قسم را قیصر کویند علاج سرهای کوش را
هشت جا داغ کوچک کنند و بعضی پشت کوش و سر
دوش و میان پشت و سر استخوانهای دم را نیز با هن
کرم میرسانند و در خانه کرم و تاریک باید بست
و سیر را بروغن کرم جوشانیده بتمام سر و بدن بمالند
نمک هندی و حیت و زیره و کافور از هر یک دو
دانک و هلیله سیاه پنج لکم کوفته با موم بیامیزند
بخوردش دهند بعوض علف زردک را ریزه

کرده بر روی زمین ریزند تا کردن را دراز کرده بخورد
کاه باشد که چنانکه چشم و کوش بحال خود باقی باشند امّا
جوف بینی را بکیرند و بعد از آن رها کنند نفس تند
بزنند و پرهای بینی بلرزد و اعضا خشک شده کردنش
بجانب راست و چپ سوار باشد دو رک که میان دو
رانست بکشایند و نیز دو رک که میان دو دست
بر بالای زانوست بکشایند و در چهار رک مقدار دو
رطل خون بکیرند و شیکل کوسفند باب حل کرده
بجوشانند و با تمام اعضا بمالند و چهار رطل پیاز را
کوفته قدری آب باو بپاشند پس بیفشرند و شیره
آنرا بحلقش ریزند و جو عادت بدهند و اکر این
حالت از جو خوردن بیاد یاب وقت بهم رسد علامتش
آنست که سست و سنکین شود و اکر حرکت خواهند
بپایی

بپایی سکندری خورد و بی اختیار بر زمین افتد و آب از
چشمش آید علاج دو رک که در سینه است بکشایند
و دو رطل خون بکیرند و چهار رطل شیره پیاز را با یک
رطل روغن آمیخته بحلقش ریزند و آب سرد بر تمام بدن
بپاشند و چند روز جو باز کرفته علف سبز بدهند
و اکر چنان باشد که هر چهار دست و پا خم نشود و بدقت
سر سم بزمین رساند و قدرت بر حرکت نداشته باشد
و در سو کین افکندن ناله کند و این بدترین امراض است
علاجش آن است که اول پرهای بینی را سوراخ کنند
تا چند قطره خون آید بعد از آن سمهای چهار دست و
پا را بتراشند تا حدی که خون ظاهر شود و چند عدد
آجر را کرم کرده و شیره تازه و سرکه کهنه بر آن آجرها
ریزند در خرقه پیچیده بر بدن اسب کذارند و شیره و سرکه

بزمینی که بآتش گرم شده باشد بیاشند واسب را چهار
چراد کرده بران زمین برارند تا بخار عیان سُم رسد
و باعث میل ماده بدست و پا شود واین عمل را مکرر
کرده امر کنند تا سه روز بعد ازان از دو رگ که بالای
سم دست است یک رطل خون بگیرند پس دستمال عیان خا[کستر]
گرم گذارند تا خون بایستد انگاه نلج و مازو با قطران
آمیخته نیم گرم بر سمها بندند و هر بعد آنرا تازه
کنند تا وقتی که چرک منقطع شود و در آن مدت
بعوض جو علف تازه دهند باب سیم
در معالجه قولنج و سایر بادها آکثر امراضی که اذیت
معقول باشند از خشکی طبیعت و پیچیدگی روده
بهم رسد و بسا که خوردن خاک باعث میشود
علامتش آنست که بسیار خوابد و غلتد و نفس شدید

زنند و ناله کند علاج سواری بر کردن و بکمر او افکندن و ساعت
ساعت تند بکشد که نفس بر سواری زنند و پیوسته
حرکت دهند و خار بر سر دم و شکم زنند تا بجهد و لکد
اندازد تا باین وسیله عرق کرده آنماده رفع شود
و مقعد را چوب کرده بپیاز یا سیر یا صابون یا چیز دیگر
که تندی داشته باشد شاف کنند و بعد ازان نی
یا چوب میان مقعدش گذارد اگر نفخ کرده شده باشد زایل
گردد و اگر آن خشکی باعث حبس سرگین شده باشد
دست چرب باندرون مقعد کرده بیرون آورند
و اگر متغیر نشود آب را زیانه و شیره و عسل نیم گرم
بحلقش ریزند و با شراب و روغن و عسل نیم گرم حقنه
کنند و شکم را بروغن و زهره گاو چرب سازند
و ده مثقال تخم هلیون را صلایه کرده باقی در پهلو

بدهند و اگر باب گرم حقنه کنند نیز نافع است علاج
دیگر آنکه نیم رطل هلیله زرد را با نصفه آن مویز
و قدری بنفشه در ده رطل اب بجوشانند و صاف
نموده بخوردش دهند یا حقنه کنند و اگر با
علامات سابق شکم برآمده باشد و پیوسته
نظر بر پهلوهای خود کنند سه رطل شراب کهنه و یک
رطل پیه گوسفند و دو رطل آب چو و یک مثقال
حقیقت در پنج رطل اب جوشانیده صاف نموده
و حقنه کنند و نیم مثقال زهره گاو را در اب
کشنیز حل کرده بحلقش بریزند و یکروز علف
بدهند علاج مویز دانه بیرون آورده و
بادیان و سپند مجموع را کوفته با عسل معجون
کنند و بخوردش دهند و اگر سه خوک بجه

داخل کنند نافعست اما اگر این علامات خود
بخود لی آنکه حرکت دهند تمام بدن عرق
کرده باشد دو رطل بول ادمی و یک رطل اب کاسنی
و نیم رطل اب [illegible] ترب و نیم رطل اب ضیا مجموع را
نیم گرم کرده و یک رطل بیاده را ان افکند و بخور از زیانه
و حلتیت از هر یک دو مثقال اضافه نمایند انگاه جوشا
نیده و صاف نموده بحلقش بریزند بعد از ساعتی
دو رگ که میان اسب است بگشایند و با غسل و اب نیم
گرم حقنه کنند و دست بگشایند و بر زیر شکم
را چرب کنند و اگر با علامات قولنج از چشم و بینی
اب بلغم اید و بر زبان اثر درد باشد پلکهای دو گوش
را داغ کوچک کنند و رگ زیر زبان را نیشتر
نیز بگشایند و نیم رطل حسینه الحقا کوبند با رطل

سرون آنجا بحلقش ریزند علاج دیگر مادیان
رجیرا دشک سرخ را صلایه کرده با روغن کنجد
مخلوط کرده بخورد او دهند و گاهی قولنج از هوای بسیار
سرد بهم میرسد علامتش آنست که کنار دهان و
دستها سرد شود و موهای بدن راست ایستد و آب
چشم آید علاجش یک مثقال خط سفید یابت
دانه سیر کوفته بروغن زیت بجوشانند و بتمام بدن
بمالند و اگر سبب قولنج حبس بول باشد علامتش
آنست که هر دم پا را میکشد و بجاهایی که بول کرده بو کند
متصل پهن و بسیار عرق میکند و پی ایستد و مجیزه مثلی
راشته خالص آلوده نمایند و در سوراخ ذکرش داخل
و دست را بگل آلوده کرده لحظه لحظه از سوراخ تا
کفل بمالند و اگر مادیان چنین شود دست را چرب

کرده

کرده

کرده بشمع و مشک آلوده بداخل فرجش کنند
و در اسب نر دست چرب بداخل مقعد کرده نفع
دارد چه اگر شانه از موضع خود گردیده باشد درست می
شود و اگر بول اسب قطره قطره آید بجای آب شیر دوغ
بدهند و در اکثر این امراض از آب و جو پرهیز فرمایند
و بعد از تشنگی و گرسنگی تمام آب نیم گرم بدهند و جو
کمتر از عادت و بهتر است که نصف قدر عادت گندم را جو
شانیده بعوض جو بدهند و هر روز قدری
از آن که کرده دو مثل جو بیفزایند تا وقتی که بقدر
عادت برسد بهترین معالجات در عموم امراض خصوصاً
بیماری باطنی آنست که بدعا و تصدق متوسل شوند
چنانکه شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی ابن طاوس
قدس الله روحه در کتاب امان الاخطار نقل کرده

که شخصی این دعا را بر اسب مرده خواند بفضل الهی
آن اسب باز زنده شد و دعا این است
اقسمت علیک ایتها العلة بعزة عزة الله و بعظمة
عظمة الله و بجلال جلال الله و بقدرة قدرة
الله و بسلطان سلطان الله و بلا اله الا الله و
بما جری به القلم من عند الله و بلا حول و لا قوة
الا بالله الا انصرفت باب چهارم در معالجات اسبابی
امراض باطنی اگر جهتی بیش رسیده باشد علامتش آنست
که در سینه چنان گرفتگی بهم رسد که خوف از خوردنش باز
کنند و او رفتنی بر او دشوار باشد و دست پای بهم باید
و چون چند قدم برانند اخلالت بطرفی شود اما علاج
علاج خون بگیرند و نمک بر گوشت خوک پاشیده بر آتش
فهندند تا جوش آورد آنگاه بسینه اسب بمالند رده

و در آب عمیق افکنند تا شنا کند اما تب
کردن علامتش آنست که سر فرو افکند و
تمام اعضاش سست گردد و چشم را خوابیده
دارد و دست و پا در رفتن مضطرب باشد
و بینی گاهی گرم و گاهی سرد شود علف
کمتر خورد علاج نعل از چهار دست و پا باز
کرده و نفط و بان بمالند و خون بگیرند
و یک روز آب ندهند آنگاه چهار رطل
مویز و پنج عدد خیار و نیم رطل کشنیز و
نیم رطل شاهتره را در ده رطل آب بجوشانند
تا بفرطل آید پس صاف کرده بحلقش
ریزند و اگر خشکی بر اسب غالب گردد علامتش
آنست که باریک و نزار شود و سینه بیاماسد

وبینی خشک شود علاج یکشب خوردنش باز گیرند
پس روغن گاو و روغن کنجد از هر یک نیم
رطل در گلویش ریزند و موی سر برشته
بارد خمیر کرده بخوردش دهند و چند روز
علف تازه بدهند و اگر بعلت اشتهای
او کم شود چنانکه علف نخورد یا هر روز
از قدر عادت چیزی کم کند دود کاغذ
بر دماغش رسانند و روغن بگلویش
ریزند و باسیر خوش و شراب کهنه حقنه
کنند و شکر سرخ و زنجبیل از هر یک سه
مثقال حلتیت یک مثقال هلیله زرد
و سنداب سرخ و زیره کرمانی و نانخواه
و سقر از هر یک دو مثقال مجموع کوفته با

شراب

بشراب کهنه جوشانیده و صاف نموده
بحلقش ریزند و این دوا را سه روز بکار
برند و اگر اسبی گرم در شکم داشته باشد
علامتش آنست که پوست خشک و موها
راست شود و گردن بدیوار و مالد و
علف بسیار خورد اما فایده آن ظاهر
نشود علاجش یکرطل خرما و یکمثقال صبر
در شراب جوشانیده و صاف نموده
و نیم رطل روغن اضافه نموده و بگلویش
ریزند و یکرطل حلبه و نیم رطل سپندان
با جو گندم که در شراب جوشانیده باشد
سه روز بدهند علاج دیگر یک رطل
موی سیاه را بالانه بیرون آورند و یک

رطل حلبه را با آب گرم شسته خشک کنند
و زیره کرمانی و بادیان و گشنیز خشک
و نانخواه و خردل از هر یک پنج مثقال
مجموع را کوفته با دو رطل آرد جو خمیر کرده
بخوردش دهند و در وقت تشنگی آبی
که کله گوسفند در آن پخته و صاف شده باشد
سرد نموده بحلقش ریزند و اگر از هوای
بسیار گرم یا حرارت ضعیف شده باشد
آرد جو و ریوند چینی را با روغن تازه
بیامیزند و بدان حقنه کنند و قدری
کافور در گلاب حل کرده بدماغش نهند
و سه روز پیاپی هر روز یک مثقال ریوند
بگلویش ریختن تسکین حرارت میکند

واما

واما اگر ریوند خراسانی باشد دو
مثقال باید و ریوند زیاده از این اسب را
نتوان داد و اسبی که کره دار یا آبستن باشد
اصلا نتوان داد که باعث فلج میشود
و این غرایب مسایل طب است که ریوند
در مزاج انسان باعث حرارت و در مزاج
اسب علت برودت است و اگر سردی هوا
باعث ناتوانی شده باشد در جای
گرم بندند و یک دو روز عسل نیم گرم
و آب رازیانه بحلقش ریزند و جو برشته
بدهند یا علف سبز علاج دیگر یک سیر
اسفناج را با روغن جوشانیده و صاف
نموده بحلقش ریزند و خرنوب سفید و

ونوشادر از هریك دو مثقال با پنج مثقال
شکر معجون کرده هفت حصه کنند و هر روز
قسمی بخوردش دهند اکر باعث ضعیف بودن
دندان زیاد بلندی بعضی از دندان ها باشد
که بدلت که علف وجو را خوب نخاید و هضم
نشده و از معده کذرد و علامتش انست که
ان دندان ها را بکنند و بعد از شکستن
روغن کرم بمالند و چند روز در اب و
علف احتراز فرمایند و اکر اسبی علف
الوده ببول کربه خورده باشد علامتش
انست که زبان زرد و مضطرب میکردد
و درد مثانه می افتد علاجش دو رك شقیقه
را بکشایند خونی مایل بزردی ظاهر میشود

اعتقاد بیکیرند که رنك خون سرخ شود و
تریاق اربعه نیم مثقال در سرکه حل کرده
بحلقش بریزند و اکر ان دکها ظاهر نباشد
سر اسب را بزیر اورند بدستش بندند که
باعث ظهور ان دکها میکردد و دیکر
امراض باطنی که در ظاهر علامات دارد
و هریك در موضع خود مذکور میشود

باب پنجم در معالجات اورام اما ورم
کردن چشم اکثر از خوردن خوزهره یا علف
دیکر که مزاج اسب حیث دارد حاصل میشود
علاجش انست که از دو رك شقیقه یك
رطل خون بکیرند و کافور در کلاب
حل کرده بد ماغش زنند و پنج مهك در

باب پنجم

شراب جوشانیده بحلقش بریزند و انچه
تمر هندی را با ان جوشانیده باشد و سرد
کرده بدهند و اکر اندرون کلو ورم کرده
باشد ارد جو را با ارد سماق یا سرکه یا انار
دانه ترش خمیر کرده بعوض جو بدهند اما
ورم دوش و پشت که از کثرت سواری و
هوای سرد در وقت عرق حاصل میشود
علاجش انست که اول نمك و سیاه دانه را
کوفته با روغن بمالند و پارچه خیك پنیر
را با روغن الوده کرده یك شبانه روز بران
موضع ببندند و اکر برطرف نشود حلتیت
ملبان واشق مکی کوفته با سریش مرهم ساخته
مکرر ببندند و درد وقت بستن وکشودن

با ب نرم کرم کنند تا وقتی که ورم زایل کردد
یا بکشاید پس اکر چرکی داشته باشد بیفشرند
و زنکار سوده بپاشند و همان مرهم را بر بالای
زنکار ببندند چند روز تا وقتیکه جراحت
تمام شود و اکر مرهم قطران و صبر صلایه
کرده با روغن بمالند یا خاکستر یا بول
الاغ ممزوج کرده با روغن بمالند نیك
نفع دارد و اکر زیر دست نزدیك ممر نمك
بقدر لیمویی ورم کند شکافند و هرچه
خونی که داشته باشد بیفشرند و نمك
با برك کل خطمی کوفته ان مرهم را بر کنند و
دورش را بشکل دایره داغ کنند و اما ورم
خصیه علاجش انست که در میان اب عمیق

دوي بيالا برانند وزيره وباقلاي خشك
راكوفته باموبز دانه بيرون كرده باعسل
وروغن زيتون معجون كرده بسيند ووروم
ذكر پيه مرغ وروغن زيت را جوشانيده
مكرر بمالند واما استسقا علامتش انست
كه شكم وساير اعضا اماس كند وچون انكشت
بران اماس كذارند دير دور كنند فرو رود
علاج در افتاب كرم بنشنند وجلهاي متعدد
بپوشانند چنانكه سر و پاي عرق كند پس زير
ناف را مقدار دو انكشت سوراخ بايد كرد
بقدر يكه فتيله كنجايش داشته باشد تا زرداب
كه در زير پوست جمعند بيرون ايد و
بعد از ان حركت بسيار فرمايند كه تمام

ماده

ماده از زير پوست دفع شود انكاه نفط
سفيد بر موضع زخم بمالند ودر ان ايام
بعوض علف برك شرب وبرك كرفس بدهند
واكر يافت شود نخود در اب جوشانيده
بعوض جو بدهند وهمان لحظه اب را سرد
كرده در وقت تشنكي كم كم از عادت بدهند
واما ورم زانو علاجش انست كه دسته و
خرما را كوفته بران موضع بسيند واكر ورم
بسيار سخت باشد قدري حلبه نيز داخل
كنند وبعد از سه روز كه ورم نرم شده
باشد به نشتر بشكافند وهر جا كه خون
كه داشته باشد بيفشرند واكر باين دواها
نرم نشود پيه نركس را كوفته بربندند واكر

بهيچ وسيله نرم نكردد داغ كنند واكر محل
رستن موي بالاي سم ورم كند وچيزي
مانند اب بيرون ايد واين اكثر در اسبانى
كه در زمين هاي نمناك پر اب وعلف ميكردند
بهم رسد وعلاجش انست كه زاج ومازو را
كوفته با قطران كداخته بياميزند وبر تمام
سم بمالند وچند پاره نمد سفيد بر سم
بندند واكر عضوي از اعضا بسبب كزيدن
مار يا ساير حشرات ورم كند سير را كوفته
با سركه ويا اب ليمو بمالند وروغن بادام
بريزند ويك رطل خون بكيرند پس اكر ان
ورم در حوالي سر باشد ركهاي شقيقه
واكر موضع ديكر باشد ركي كه بدان حوالي

بكشايند

بكشايند وسير وسركه وخاك بادلان ديده
بر تمام بدن بمالند واكر عضوي از اعضا
كه هيچ بهم رسد چون مهره سخت وان اكثر
در پس دست ميباشد علاجش انست
كه مكرر با دست بمالند وباندازه ان قدري
سرب را پهن كرده بر انجا ببندند تا نرم شود
واكر باين معالجه نشود حصه پيازرا كوبيده
ويك حصه كوهان شتر بكوبند ومرهم
سازند پس حلقه از اهن كه دور ان
ان مهره را بكيرد بر انجا كذاشته ان مرهم
را در ميان ان حلقه بر سر ان مهره بندند
تا وقتي كه نرم شود انكاه بشكافند بفشرند
ونمك پر كنند باب ششم در معالجات

جراحات اما زخم سر دوش اکثر قابل علاج نیست
واگر بعضی تمام علاج کنند باندک سواری
عود کند و طریق معالجه آنست که پایین زخم
را نشتر زنند که ماده میل بان طرف کند
و مرهم بر بالای زخم نهند واگر کهنه شده
باشد چند جا داغ کنند چنانکه تمام زخم
را فرو گیرد و داروهایی که گوشت نو
بر رویاند استعمال کنند و اما سایر زخمها
اگر گوشت اطرافش فاسد شده باشد
برگ یوبخور خشک و زنگار را صلایه کرده
با روغن مرهم سازند و بر زخم او گذارند
و یک شبانه روز که گوشت مرده را زایل
میگرداند واگر سرگین اسب را خشک کرده

بوزانند

بوزانند و با روغن امیخته بر زخم بندند
نیز نفع دارد واگر باین ها زایل نشود تخم برنگ
و مغز پنبه دانه را کوفته به بندند علاج دیگر
چوب بید تر و پوست خربزه را بسوزانند
و خاکستران را با اب نمک بر زخم بمالند اما
نصف روز بیشتر نگذارند که استخوان را بر
بخورد واگر کرم در زخم بهم رسیده باشد اول
باب گندنا بشویند بعد از ان آهک آب ندیده
را با جو را صلایه کرده بپاشند و چون کرم
و گوشت فاسد در اطراف زخم نماند و غرض
رستن گوشت تازه و اندمال زخم باشد پوست
هلیله و پوست انار شیرین و شب یمانی
و کندر مجموع را کوفته با سفیده تخم مرغ

بیامیزند و یک شبانه روز ببندند بعد ازان گوزه
بنمک اب گرم بشویند و با دنبه و شیر پخته چرب
کنند و چون زخم میل بخشکی کند قیر و موم و کندر
را در سرکه کهنه پخته بدستور مرهم بگذارند واما
زخمی که از گزیدن سباع باشد بهترین علاجها
آنست که هر چند روز چند مرتبه باب سرد بشویند
و حلبت را در روغن زیت جوشانیده بمالند
و در خصوص زخم پلنگ شکم ضفدع را بشکافند
و بران زخم ببندند واگر بسبب افتادن از جایی
یا صدمه عضو زخم شده باشد سنگ مغناطیس
را باب بسایند و مکرر بان موضع بمالند و با
دنبه چرب کنند و در زخم تیر و شمشیر کرم سرخی
که در زمین میباشد خشک کرده صلایه
کنند

و بران موضع نیز بپاشند و نیز اوند را صلایه
کرده با عسل بیامیزند و بمالند و هر گونه زخمی
را باب سرد و بوی خوش و هوای سرد پرهیز
باید کرد و در وجع گویا خشخاش یا سرگین بز ماغ
و عضو زخم را با آن بسایند واگر پیکانی یا استخوان
در میان گوشت مانده باشد پیه را باب کومه
تر کرده مکرر بران موضع گذارند و دهن زخم
را به پیه خرس چرب کنند و بعد ازان بیرون
آورند جای آن را بزرده تخم مرغ و نمک پر
کنند و در جریان الات حدیدی مقناطیس
کمال تاثیر دارد و هر زخمی که بعد از التیام موضعش
موی بنیاورد تراشه سم اسب سیاه را بسوزانند
و صلایه کرده با روغن زیت بران موضع بمالند

واگر جایی از بدن اسب بی سبب ظاهری زخم
شود و چون آید علامت کاورا احشا و طحی
امتحنه بمالند اما این کوفت را هر چند علاج نکنند
بهتر است ازین جهت که باعث دفع اخلاط فاسد
و حفظ از سایر امراض است و اما ترکیب شتم کران
و نمله
واستسقا گویند علاج آنست که آن شکافها را با ملح
و نفط پر کنند و دیگر و قطران را گداخته جوشانیده
بر ریزند و روغن بادام تلخ بمالند و مکرر سوای
کنند علاج دیگر مکید و روغنجوند هند و شکر
و خشخاش و روغن بادام امتحنه بحلقش دیزند
و چون شروع در جو دادن کنند مقداری
از عادت کم کرده بعوض کشنیز خشک را اضافه
نمایند و سر را در کاسی بیچیده بر ساق
بندند که از آنجا قطره قطره بیم حی آمده باشد
و صبر

و صبر و کندر و قناج و پوست انار و مغز بادام
تلخ را اصلاً دیده کرده با شیره عنب الثعلب و روغن
امتحنه نیم گرم چند روز بپایی بر شم و خرد کان
بمالند و مرداسنک سوده را با روغن گل نیز
نافع است و اگر سم از بی نعلی سوده باشد قطران
و نفط سفید را جوشانیده بر میان سم دیزند
و آرد گندم را با پیه گوسفند و آب کنند تا خمیر
کرده سر روز بر سم بندند و زیر پای سرگین
خشک ریزند **باب هفتم** در معالجه جوشش
باب هفتم
و خوارش و لکه و اما خنازیر دانه ایست
بقدر نخود یا بزرگتر که در گردن اسب پیدا
میشود و اگر زودی علاج نکنند تمام بدن
را فرو میگیرد باعث هلاک میشود و اکثر این

این مرض از خوردن سوسمار کوچک در میان
علف عادت میشود علاجش آنست که آن موضع
را با تیغ بشکافند و آن دانه را بیرون آورند
و زخم را بر لنگار کوفته پر کنند و اگر در زیر دم را
چنین بهم رسد و این اکثر در اسبان سفید بهم
رسد علاجش آنست که بشکافند و آن دانه را
بیرون آورند و آب لیمو و نمک مکرر بمالند
و اما سایر جوشش ها که تمام بدن را گرفته
علاجش آنست که بقدر یک رطل خون بگیرند
و همان خون را با لعاب خطمی سفید آمیخته
بر تمام بدن بمالند و اگر حوالی تمام جوشش بدن
زرد باشد نمک با روغن گل آمیخته بمالند و اگر
دهن آن جوششها گشاده باشد و آب زرد

ومتعفن بیرون آید نوشادر و نمک و قلیا
صلایه کرده بپاشند و صبر وندنیخ ارمنی
از هر یک دو مثقال با آرد جو آمیخته بخوردش
دهند و علاج دیگر هدهد را بسوزانند و
خاکستر آن را آب کرده بخوردش دهند
و بنجه دم کوکرد فارسی مثل آن نمک و یک
رطل روغن کنجد حل کرده ببدنش بمالند و با
صابون و نارنج بشویند و اگر جوشش مایل
بزردی در خوردگان دست و پا حاصل شود
و این نیز قسمی از شقاق است علاجش آنست که
اقل قدری خاکستر در آب گرم ریخته پان
ساق دست و پای اسب را بشویند و هر روز
دو مرهمی از زنگار و روغن زیت و موم بمالند

ولیکن شوید و نکذارند که دست و پا ز آب
کذارد و یک مثقال ریوند را در دوغ که با یخ
سرد کرده باشد ریخته بخورش دهند علاج
دیکر مرداسنک و انزروت را صلایه کرده با
روغن کل سرخ بمالند واکر بعد ز رخصه دانهای
جوشش ظاهر شود مایل بسفیدی ان دانهارا بموی
دم اسب ببندند و ده روز بکذارند انکاه انزروت
وجوز بویا در اتش کذاشته در زیر ان بدارند که
دودش بانها رسد وشیر وشکر با روغن زیت
امیخته بکلوی اسب ریزند و هر قسمی از اقسام جوشش
که کوشت حوالی ان خورده باشد واصل جوشش
بکودی افتاده چون دانها خیره جزی در ان
باشد علاجش انست که زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد

ازهریک

ازهریک ده درم و اهک شسته بنجهل درم
مجموع را صلایه کرده در سرکه تند سه جهار
مرتبه بخیسانند و در هر مرتبه بقدر دو انکشت
سرکه بر بالای داروها ایستاده باشد بعد ازان
خشک کرده و بار دیکر صلایه کنند و هر مرتبه
زخم را با سرکه تر کرده قدری ازان بپاشند
واکر مغز پنبه را با صلایه کرده دران موضع
بپاشند نیز واقع است و هر اسبی که کرسنه شود علامتش
انست که خود را بسیار میخارد و مویش ریزد
علاجش خون بکیرند و علف تازه بدهند
و قیر و خاکستر بموضع خارش بمالند بمقدار
که زخم شود پس سیاه دانه و نمک و اشنان اکر قیر
با روغن زیت بمالند و علاج دیکر سپندان و نمک

وکوکرد فارسی را صلایه کرده با روغن شیرین
بمالند و دیگر زنگار سوده با مغز گوسفند بمالند
و هر یک از این داروها که مالیده باشد در وقت
شستن باب صابون بشویند و اگر این مرض کهنه
شده باشد هندبا را در آتش بسوزانند و
خاکستر او را باب آمیخته در وقت تشنگی بخوردش
دهند و بدن را باب صابون بشویند و داروهای
سابق را استعمال کنند و اگر موی ساق سپید
بریزد این نیز از اقسام شقاق است بعد از آنکه
سکر باب صابون شسته باشد مغز ساق
کو دالاغ و روغن کوهان شتر و پیه خوک
را با یکدیگر ممزوج کرده نیم گرم چند روز بمالند
و اگر این دواها یافت نشود روغن باچه نیز

نافع است

نافع است و اگر برگ دلب یا چشم یا اعضا لکه‌های
سفید بهم رسد خون را بگیرند و با آلات
اندرون در کوزه کرده سر کوزه بگل بگیرند
و شود گرم کنانند تا بوزد آنگاه خاکستر
آن را با روغن که بریان کردن بره چکیده
باشد ممزوج کنند و مکرر بمالند و سیاه
مخمر را کوفته با روغن زیت بمالند نافع است

باب هشتم در معالجه تتمهٔ امراض دست
و پا اما لنگیدن اگر سبب آن باشد که از جائی
افتاده باد در اثنای رفتن دست و پا بورلخ
رفته و در بیرون آوردن یکی آنجای
خود کرده باشند باید که ساق تا دوش و کفل
دست همه جای بمالند تا معلوم شود

که کیا درد میکند پس ان موضع را قلب روغن
نیم گرم که پوست نارنج و سرکین کوسفند و
سیر دران جوشانیده باشند چرب کنند و
کربان زایل نشود زفت و موم کداخته با کرباس
بدان موضع بندند و چند روز نکشایند
واکر ازانها بر طرف نشود بنکل تنکه داغ واکر ماده
تحجب و حوالی خورده کان ریخته وان موضع
ورم کرده باشد از رنج و تعب بسیار حاصل
میشود علاجش انست که نمک را در اب حل کرده
چند روز بپاشی بمالند و بعد ازان تراشد
چرم با سریش خمیر کرده بکذارند یک دو روز
دیکر و بعد ازان با سکم نرم کرده بکشایند
واکر هنوز ورم باقی باشد انجیر خشک را در
سرکه

خیسانیده چند روز دیکی بر بندند
واکر باین تدبیرها زایل نشود رکی که بطرف
بیرون خرد کانت بکشایند چنانکه نشتر
اندک نکذرد پی را ضایع کند پس اسب را
اهسته حرکت فرمایند که هر ماده که در انجا
جمع شده دفع شود بعد ازان چند عدد
مکس سک را در قطران و روغن بجوشانند
و بر کرباس نهاده دو سه روز بران
موضع بندند و هر روز باب سرد بشویند
واکر ماده باین طریق دفع نشود اهن پاره
کرم کرده باندرون زخم فرستند که بسبب
حرارت جذب رطوبت کند و دران ایام
نکذارند کردت و پا را بدندان بخارد

یا برجایی بماند که باعث نیابتی جراحت
میشود علاج دیگر همان موضع را باید داغ
کردن چنانکه بعصب نرسد و پوست نبرد
وطریق داغ کردن انست که اول قدری
قطران بمالند پس انکه داغ را بر بالای قطران
گذارند انقدر زمان که قطران در جوش
باشد و بعد از ان پیه خوک و روغن را با
هم امیخته چند روز بر روی داغ بندند
و هر روز با سرد بشویند و چون اکثر
اوقات این داغ را جهة موی نیکو بجهة
خان میکنند ازین جهة ترکان قان باغی
و قانباغی میگویند واگر این کوفت را
در اوایل علاج نکنند ان ماده روز بروز
سخت

سخت میشود تا از زمان که شبیه باستخوان گردد
واسب را بلنگاند علاجش انست که ان موضع
را بشکافند چنانکه باستخوان رسد وان ماده
را از میان عصب و غدد کان بیرون
اورند وان شکاف را بنمک پر کرده کرباسی
بر بندند و هر اسبی که سینه و رانش داغ
کرده باشند ازین کوفت ایمن باشد ازین
جهة که راه ریختن همه بسبب داغ مسدود
شده و اگر دست و پای اسب را در ایستادن
بسیار ورم کرده باشد از پاشنه خون
بگیرند و سبوس را با سرکه یا سیر جوشانیده
بران موضع بندند اگر بعلت لنگیدن
اسب عرق النسا باشد وان حرکت

دراند ان که در تابستان لاغر ظاهر باشد
و چون فربه شود ان رگ مخفی میگردد
موضعش چون شکافی میان دو گوشت
بهم پیوسته باشد مینماید علامتش انست
که هرگاه دست بران رگ گذارند اسب
بی تاب میشود علاج دو جای را از انجا که
محاذی ان رگ باشد و ما بین بقدر
دو انگشت بود داغ کنند و از میان
ان دو موضع خون بگیرند تا خون بایستد
بقدر یک رطل انگاه با کرباسی محکم بربندند
تا خون بایستد واگر سم اسب اب اورده
باشد علامتش انست که اندر زمین
نتواند گذاشت و چون دست بر انجا گذارند
گرمی

گرمی محسوس میشود واین اکثر در بستن
جای نمناک حاصل میشود علاجش انست
که نعل را باز کنند و سر کشتند ببرند و
بتراشند تا وقتی که چرک اید پس سیر
کوفته و سبوس در جو را در روغن بجوشانند
و با کرباسی سرچها در پشته راصل هم بندند
و ریختن نفط نیز کمال منفعت دارد
باب نهم در معالجات متفرقه اگر در
بدن اسب شپش بهم رسد شب یمانی را
سوده با روغن زیت امیخته بمالند
و در افتاب گرم بمانند انقدر که عرق
کند انگاه باب گرم بشویند واگر بعضی
از تارهای موی دم اسب کند. وکرتا

شود چون بکشند بخش سفید باشد علاجش
آنست که بعد از کشیدن صبر و نمک و زهره
گاو را با روغن زیت آمیخته بر موضعش
بمالند و اگر سم اسب کوچک باشد
و خواهند که بزرگ شود لعاب ریشه
خطمی را بجوشانند و بمالند و سیر کوفته
را با پیه گداخته یک شبانه روز ببندند و یک
هفته هر روز دنبه و قطران گرم بمالند
و بر روی سرگین خشک طویله حرکت نفرمایند
و اگر ذکر اسب از موضع خود بیرون آمده
و رنجه باشد مکرر با نمک و سرکه بشویند
و روغن گاو بمالند و اگر مادیان آبستن
نشود انگشت باید درون فرج کرده ملاحظه
نمایند

ملاحظه نمایند اگر دو گوشت پاره بر دو
طرف رانش وجب بوده باشد اثر امید برند
و آنگاه دست را چرب کرده باندرون
کنند چنانکه تا بچه دان برسد و هر کثافتی
که در آنجا بوده بیرون آورده مکرر
آب بر آن موضع بریزند و اندرون را
بشویند تا وقتی که هیچگونه کثافتی باقی
نماند پس کیسه کوچکی را که بر گوشه آن
رشته درازی باشد پر از پشم کنند و باید
که کیسه ابتدا باشد که بعد از آن آغشتن
پشم نفید به لیمویی شود آنگاه یک جو
مشک و یک جو کافور و یک دانگ زعفران
و هفت دانه فلفل را صلایه کرده با پنج مثقال

عسل و ده مثقال گلاب ممزوج کنند
و آن کیسه را در آن شربت بخیسانند چنانکه
هر قدر ممکن باشد جذب نماید پس در میان
بچه دان گذارند و سر رشته را در بیرون
بر دم اسب یا جای دیگر ببندند که اندرون
کشیده نشود و بعد از آن که کیسه از سر شب
تا صباح یا از صباح تا شام در آنجا بوده باشد
اسب نر را حاضر سازند و آنگاه سر آن رشته
را بدست گرفته آن کیسه را بقوت و سرعت
بیرون آورند همان ساعت اسب نر را بکشند
که این عمل باعث میشود که فرج مادیان
حرارت و خشکی بهم رساند و نطفه را برغبت
جذب نماید و صورت بندد و باید که این
رشته بقدر محکم باشد که از کشیدن گسیخته
نشود

نشود و اگر اسب نر را شهوت غالب باشد
و بدان سبب سرکشی و حرکت و آوازهای
ناخوش کند عدس و سداب سبز را در آب
جوشانند و صاف نموده دو جو کافور
اضافه نمایند و با شکر بقوام آورند با آب
گرم حل کنند و بحلقش بریزند و از جمله
ادویه که قطع شهوت میکند شاهدانه
و گشنیز و برگ نی و سرکه و انار ترش و
شبت و زیره و شونیز و خرفه هر یکی
را بطریقی که مناسب باشد بدهند و اگر
باین ها زایل نشود خصی کنند و طریق
خصی کردن آنست بر زمین نرم خوابانند
و دست و پایش را محکم ببندند و هر خصیه

زایدست که فقط بوقت پرورش آنها تیغ بکار برند
وبعضی را بیرون آورند وبعد از آنکه هر دو
بیضه را بیرون آورده باشند موضع آنها
پر کنند آهسته آهسته تا آنکه کسی سوار شود
حرکت دهند دو روز دیگر که خون زخم ایستاده
باشد بمرهم علاج کنند ودر وقت نوشیدن آب
پرهیز فرمایند واگر تشنگی زیاده شود
کمتر از عادت بدهند چون زخم به شود
سواری کوچک سبک بر نشسته با هستگی
برانند وبعضی گفته اند چهل روز سوار سنگین
بر ننشیند وتا چهار ماه ندوانند
وبهترین اوقات ایام خصی اعتدال هواست
واگر وقتی دیگر ضرور شود از سرما وگرما

پرهیز فرمایند ودرین باب کمال احتیاط
نمایند خاتمه در بیان مجملی از اسبان
پادشاهی وذکر تعویذات قبل ازین در مقدمه
تقریر تحصیل زاد الراکب وتفصیل آن رقم
زده کلک بیان شده وپیشینیان که
درین فن تالیفها نموده اند در شرح تاج
زاد الراکب وشعب مختلفه این کمیت خامه
را بهر سو دوانیده وکنون سخنهای نگاشته
ها را دیباچه ضمیر سایقه که عالم هنوز برای
معموری نگرفته بود اگر به سبیل ندرت
در قبیله از قبایل عرب یکه اسپی یافت
میشد هر طرف از اوصاف شمایل آن
داستانها پرداخته اند وبنا که بی پروایی

بی امانت زبان دولت که نه اختلاف بر
چهره آن سخنان کشیده اند الحمد لله تعالی
وتقدس امروز آراستگیها بدرجه الهی
رسیده ودمنها اوجی بلند گرفته عقول
واوهام را بستایش این قسم نیست امروز
خیل اسبان حضرت سلیمان علیه السلام را که گفته
میشود اند که بعد از قصه فوت نماز مراز
یکصد راس بود امروز در جمیع اسبان پادشاهی
بعد از آنکه عنایات والطاف ومامات بخرج
رفته باشد هنوز بقایای آن در اطراف
عالم منتشر است باری بنا بر بیرون پیش
رفتن لازم شد که از ایلخیهای سرکار
خاصه شریفه که هر یک چون مرغ نامه

برایست نامه خویش را با زاد الراکب بر بال
پرواز دارد مجملی بقلم تحریر آید از جمله
مادیان کامل زعیزه که در محال مناسب
محروسه بضبط ایلچی قورچیان میرآخور
باشی صحرا مقرر است عرض موافق نسخه
یونت ئیل از قرار نوشته کتاب وتصدیق
مستوفی دفتر ارباب تحاویل بعد از وضع
آنچه انعام داده شده بیست ونه هزار و
هفتصد وهفتاد ویک راس وآنچه ابتدای
یونت ئیل تا انتهای پیچی ئیل بتوقیت میر
آخور باشی جلو وتصدیق سرکردگان هر
طایفه از عمله یقورچیان وعلامات
وتفنگچیان وتوپچیان وعمله

بيوتات وارباب قلم وساير عمله کمنصوبه
وملازمان از مقربان واقايان واطبا و
منجمان وشعرا وندما وارباب طرب سپرده شده
موافق تصديق دفتر مذکور بيست ويکهزار
هشتصد ونود هشت راس وانچه بان قبل
کرايام اقامت واحتمال سفر وحرکتی کرد
خاطرها نميکرد ودر اصطبل خاصه خاطر آيت
از فراد نوشته شده اصطبل بتاريخ شهر
رجب المرجب سنه هزار وشصت وهفت
هجري مطابق سال يکصد وشصت ويک
شاهي صفوي موافق لي قوئيل ترکي دو هزار
با نصد پنجاه وهشت راس وانچه بجهت جهازات پايان
وسرکاران در کل طول وعرض ممالک

محروسه

محروسه ده بده منزل بمنزل مهيا وآماده
مياشد وقيمت وخرج انها را انتحويل وزرا
وعمال حاده ميشود چون نسخه منقحه ازان بدفتر
خانه همايون نميرسد وهر چه در هر محل باشد
در تحت حساب عامل المحل در دفاتر متعدده
مشخص ميشود زبان خامه مشخص ميشود زبان
خامه از شماره ان عاجز است وهمچنين شاخی
که بعد از عرض بهم رسيده تا حال که سال چهارم است
ويحتمل که از اصل بيشتر شده باشد وچون
هنوز نسخه ان بدفتر خامه نرسيده هرچند دران
باب نوشته ازين جهت که اساس ان بر تخمين است
خالي از زياده وکم مناسب خامه راست خا
نه نحوا هو وهمچنين انچه در بيوتات ديگر سپرده ملازمان

منصوب شده چون بيش از حوصله وهم وخيال است قلم
از تحرير ان بعجز وقصور اعتراف مينمايد وچون شرح
بعضي از ان بحدي نيز آدان شد که شد مناسب
ان است که ايات وتعويذات وادعيه حفظ منقوله
از ارباب عصمت وطهارت صلوات الله عليهم مذکور
شد تا هم انها را از اصابت عين الکمال محفوظ باشد
وهم اين رسالهٔ شريفه مسعود الخاتمه ومحمود العاقبة
بانجام رسيد وليکن بعضي از انها که بجهة مطلق
حفظ وارد شده همه کس را در همه وقت مناسب است
در کتب مبسوطه ادعيه بتفصيل مذکور است وانچه در
بار خصوص اوست دستور منقول است مرقوم شد
کرده ميشود از ان جمله شيخ جليل القدر ابوالقاسم علي
بن طاوس علوي در کتاب امان الاخطار نقل کرده که بجهة

حفظ

حفظ از جميع بليات اين دعا را بنويسد وبر گردن آن حيوان
بندد بسم الله الرحمن الرحيم اعوذ واعيذ دابة فلان
بن فلان المعروف بکذا وکذا وساير دوابه
من الخيل من وهنها وشقرها وکيتها واغرها
ومحجلها وحضلها وجونها من الخبث والرفس
والرعش والرهصة والرضية وخفقان
الفواد وعرة الصفان والرحي وبلع الرئش
وبلع الحشيش والحيات والعيدان والخلال
ووجع الجوف والريح في الرئتين ومن الرقة
والصدمة والعناد والشاد والطهرية في
الامان ومن الحمر واليبر وساير الاعلال
في البهايم ورفعت عيون بالاحاطة ظاهرها
وباطنها ومخها التوء عنها في سايرجومها

وحومها وبشرها ولحمها ودمها وعظمها
وجلدها وجوفها وعرقها وعصبها وشعرها
ووبرها وبطنها وظهرها وظاهرها وباطنها
بالاحاطة الكبرى وباسماء الله الحسنى وبكلماته
العظمى من الانتفاع من الماكل والمشرب
والتقصص والادواء والضربان ومن جرح
بالحديد ووخز بالشوك وحرق بالنار وتجلب
ومن وقع نصال السهام واهتز الرماح ومن
الهوام واللوادغ وضربة موهنة ووقعة محبطة
وسقطة موجعة وعثرة مرجية ودفعة مؤلمة
اعيذه واكفيه بما استعاذ به جبريل عليه السلام
وبما عوذ به النبي صلى الله عليه واله البراق
وبما عوذ به فرسه السحاب وبما عوذ به علي
عليه السلم فرسه دلدل وبما عوذ به شمعون الصفا
فرسه

فرسه الطماح وبما عوذ به موسى الكليم فرسه
الذي عبر في اثره البحر عوذت هذه الدابة و
صاحبها وموضعها ومرعاها وسايرها الم
من الكلاع والمراتع من سائر السباع والهوام
ومن كل اذية وبلية ومن الشهور والدهور
من الهامة والشامتة والعين اللامة ومن
سائر السباع والهوام ومن كل اذية وبلية
ومن الشهور والدهور والردة والغرق والحرق
والوباء ومداولة الشقاق بالعقد والعطنة
والاسماء الاولية العليا ومن كل عين عيان نسوا
ومن شر العيانين من عين الجن والانس اجمعين
بسم الله رب العالمين بسم الله عالم السر والخفي
بسم الله الاعلى وباسماء الله الكبرى في سرادق

علم الله وفي حجب ملكوت الله الذي يحيي به الاموات
وبها دفعت الاصوات وباسماء الله التي اضاءت
به الشمس وادفع بها العرش من سائر ما ذكرت وما لم
اذكر وما علمت وما لم اعلم ودفعت عنها سائر
العيون الناظرة والمعادية والخواطر الخاطرة
والصدور الواغرة بلا حول ولا قوة الا بالله
العلي العظيم دعا ديكر از كتاب مذكوره كه بايد
نوشت وبر كردن اسب ببندد اللهم احفظ علي
ما لو حفظه غيرك لضاع واستر علي ما لو ستره
غيرك لشاع واجعل علي ما لو حمله غيرك لكاع
واجعل علي ظلا ظليلا توقي به كل ضر الى
بؤسها او نصب لي مكرا او هيأ لي مكروها
حتى يعود وهو غير ظافر لي ولا قادر على اللهم

اللهم احفظني ما حفظت به كتابك المنزل
على قلب نبيك المرسل اللهم انك قلت وقولك
الحق انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون
تمت الكتب

ايضا علاج ناخنه اسب عقرب را خشك كرده نرم
صلايه كند ودر چشم اسب كشد **ايضا** علاج
شقاق روغن پاچه را بايد ماليد **ايضا**
علاج لكه اسب ورق را در كوزه كرده در
آتش كذارد تا بسوزد وبعد از ان خاكستر
را با روغن بره بريان كرده باشد در وقت
چكيدن ممزوج كند وبر لكه طلا كند ويا
با سركه شد ممزوج نمايند بايد در وقت
خاصه كهنه بهر چوب بسته با ان خاكسته و سركه

هر بو روز بر موضع لکه مالد که نافع است که اگر گوشت
بان آلوده گردد زخم میشود واگر سیاه دانه را کوبیده
و با روغن زیت بر موضع لکه بمالند نیز نافع است
علاج سفیدی چشم اسب استخوان سر آدم را نرم
کوفته در چشم اسب کنند تا روغن شود ایضا
علاج سرفه اسب سداب با روغن کنجد و قدری
مویزچانه و رازیانه را کوفته با عسل ممزوج
نموده بخور اسب دهند پس علاج اگر اسبی را
شکم بگیرد یکدرم سرکین سگ با نیمی آب
بشورند و در گلوی اسب بریزند بگشاید علاج
خارش کنجد را سوخته یک هفته در آب کنارند
و بمالند بشویند نافع باشد پس علاج شیرینه
اسب اندروت ده درم با مرجانک و بادو...

کل

گل در اسب بمالند پس علاج اسب که زلو خورده
باشد خردل بهمراه نمک صلایه کرده غرغره
کنندش بجهة خورش اسب بیخ بالدرغان را
جوشانیده البته بر خورش اسب مالند بهتر
خواهد شد و مالدرغان در ترکی ساق انجدان
است وانجدان بر دو نوع است سفید و سیاه
و بفارسی انگدان و بلغت دارالمرض کرله
بر و نقوله نیز گویند و در نوع سیاه صمغ
آورد حلتیت و بفارسی نقوزه نامند
چون خورش بزبان ترکی نوشته بود محل
که خارش بوده باشد علاج خارش گرگره
ورق کرسنه که سرخ منزلك نموده باشد سه مثقال در عرض
شش دو روز هر روز نیم مثقال بجهة چو کرمنه بایی

که کری و خارش داشته باشد بدهند که نافع است
ایضا محمد بیك بوزباشی غلامان تحریر نموده
بجهة علاج دو ودك که ترکان ذکیل گویند اسبی که
دوك داشته باشد باید دلکی سفتند که بپوشش
میاورند هر دو گوشه دل را از هر طرف نقیدی
بریده بجای ذکیل بچسبانند امده مالند و دو
شکاف دیوار کنارند که خشك شود ذکیل بر طرف
شود و میگویند دیاسان نیز این حکم دارد تجربه
شده آدم علاج قولنج اسب مقدار سرخ شیرین
روغن و یکمشت سیاه تخمه کوفته در بریان روغن
جوشانیده در گلوی اسب بریزند نافع است
پس بجهة ... بیع چهار دست و پای خارشت
را بریده ناخن و گوشت و پوست در آتش بیندازند

که محض تجربه بر طرف شود و تجربه رسیده
ایضا در امتحان اسمعیل بیك جان است
که هرگاه خواسته باشی بدانی کره مادیان
نر است یا ماده از پستان امتحان نمایند
که هرگاه پستان راست اول شیر دهد کره نر است
و هرگاه پستان چپ شیر دهد کره ماده است
ایضا بجهة اسبی که جل و توبره را بخورد می باید
جل کهنه یا پلاس کهنه را بسوزانند و با عسل
ممزوج نموده بآن اسب بالاسند جل خوردن
بر طرف میکند البته تجربه رسیده بجهة درد
سر به تجربه رسیده یک دانه تخود را در سرکه
سائیده و بر سر بمالند واگر نقصه سر درد
کند نقصه بخود را در سرکه سائیده و بر سر

طلا کنند که درد ساکن شود جهة خارش زیر
دم اسب روغن باجب سلاطین و سیاه تخم
باهسته در دیگ کوبیده خوب جوشانیده در
موضع طلا نمایند جهة علت سراجه اسب که
درداء ضایع است بهم رسد دست و پای و زخمی
که دیمی بناشد ورنگ ان سبز باشد و در آب
باشد بمقراض چیده تا سه روز هر روز بیت
و زغ ر تکلیف است اندانند نافع است واگر
در دست ادمی بنا دکل بهم رسد و زغ بران
مالند نافع است ایضا معالجه ادمه که در اسب
بهم رسد باید رگ کنده که در میان ران اسب میباشد
از زیر پوست بیرون آورده و طرف بالای رگ را با
خیاطه قایم بست که از محل بالا خون بیرون نتواند آمد

بعد ازان

بعد ازان رگ را ببرید که هر چند از طرف پایین خون بیاید بهتر است و بعد از
بریدن تا خوب چاق شود سواری نکنند ایضا میر سید محمد مشار خود
نموده که بجهة خارش اسب تجربه کرده ام نمک سنگ کم نمک تبریز
میکوبند با سیاه تخمه بکوبند و با روغن زیتون بر موضع خارش اسب
طلا نمایند ایضا یکی از ملازمان والی عربستان در خرم آباد
رگ میان پای مادیان خود را که گمان اورم میرفت بریده و نمک
پاشید بر زخم بریده مادیان در سال میلنکید آزارش بهم رسیده بر
طرف شد تمت ایضا بجهة آزار اورم اسب شخصی تقریر نمود
مجربست اینکه آن موضع را در هر مرتبه تیغ بزنند که از قبیل تیغی
که بر حجامت میزنند و سرکه و نمک را ممزوج نموده بر موضع اورم
که حوالی قاب است ببندند که نفع تام میدهد بجهة رفع آزار اورم
و علاج میشود تمت ایضا دفع خارش کوکرد نگنی ه
قلیاب ه سیاه تخم ه با پیه گاو جوشانیده و مرهم ساخته

مکرر بمالند که نافع است ایضا حشیشه زرین علف سبز است که خشک
آن نیز عطاران بر دوده هست خشک آنرا با حب سلاطین و سیاه
تخمه بر روغن دنبه جوشانیده با اسب خارش دار مالند نافع است
و بر طرف مینماید خارش را تمت ایضا بجهة خارش والی یک تجربه
نموده که تنباکو و کنجلا و زنق مرغ و نمک را با یکدیگر جوشانند که لعاب
بهم رسانند و بر اسب خارش دار مالند که نافع است ایضا بجهة آزار
سقاو اسب روغن کوچک در گوش اسب ریخته بدست از بن
گوش تا زیر گلو از هر دو طرف از روغن مذکور بمالند رفع آن
مینماید تجربه از زمان حالت آثار میباشد تمت ایضا معالجه سقاو
اسب باید جوشیر که قاشق گویند با روغن دنبه جوشانیده نیم
گرم در گوش اسب چکانند که سقاو گشوده میشود همان روز ۱۲
ایضا یاد داشت تجربه بجهة معالجه سراجه اسب اول اینکه میر محمد
کاظم مذکور ساخت که اسب ایشان سراجه داشت آن اسب را

زبانش

زبانش که علت سراجه مجروح نموده بود شخصی بهم رسید و سر زبان اسب
بقدر یکمشت که تخمیناً نصف زبان آنرا بکارد بریده و بزیر خاک مدفون
نمود و بعد از چند روز که زبان بریده در زیر خاک خشک شد جراحت
سراجه نیز خشک شد و در ایام مجروح بودن زبان اسب جو و کاه نمیخورد
علف سبز میدادند سراجه نیز خشک شد علف یونجه خشک
با آب نیم باید کرد تا خیر زوال بایدش داد و بعد از آن چند روز
آب و جو بقدر معتاد باید داد تمت ایضا معالجه قزل قورت
که بسیار شدید باشد و بمعالجات مشهور معالجه نشود باید حلقوم
اسب شکافت و خرتلاق اسب را شکافت که باد بسیار دفع
میشود و پوست بیرون اگر خواهند بخیه کنند والا فلا تمت
ایضا معاودات اسب لاغر که چاق شود بگیرند یکمن بتر تشبیله
و آنرا در حوض آب بخیسانند و اسب تشنگی دهند بجدی
که آب شیلیله را بخورد انگاه شیلیله را با آفتاب خشک ساخته

سه حصه سازند و هر شب مقدار جو اسب را کم کرده یکحصه از آن داخل جو
نموده باسب دهند بغایت فربه شود مجرب هر کس را سگ بگیرد موی سر
بسوزانند و بر آن نهند به شود و میگویند مجربست مجرب واگر اسب
شکم بگیرد یکدرم سرگین سگ با نیم من آب بشوید و آب را
در آفتابه بحلق اسب کنند بگشاید مجرب دراوند طویل را هر که
با خود نگاهدارد جانور او را نگزد و اگر کسی را عقرب یا زنبور گزیده
باشد دراوند طویل سوده در آن مالند نافع است ۱۱۲
رطل مقدارش نود مثقال طیبی است که هر مثقال طیبی
چهار دانگ و نیم صیرفی است و مقدار رطل شصت و هفت مثقال ۶۷
نیم صیرفی است والله اعلم تمت هذه الملحقات ۱۲۲۶

در دوا باید از سرکه بیخته کنند

معجون زیره

زیره	سداب	دارچینی	زنجبیل	فلفل	اذخر
۱۰	۸	۵	۸	۱۰	۵

نوشادر ۱ — سائیده هر دو را با سرکه کهنه یا به مقابل عسل معجون کنند

از جهت زخم [illegible]

ربع گاوزبان	بهمن	کندر	مرزنجوش	روغن [illegible]
۴	۴	۲	۲	۱۰

جدوار ۲ — اینها را مرهم سازند [illegible]

مرهم دیگر [illegible]

ربع ریوند	زرد چوبه	سنداروس	بیخ مرجان	[illegible]	موم گاو
۴	۴	۴	۴	۴	۴

مرداسنگ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	روغن گاو
۴	۴	۴	۱	۱	۴

[illegible] هر دو را [illegible] در روغن گاو داغ کرده بریزند و بعد از آن زیره [illegible] اندازند تا روغن [illegible] پخته برچیند از آن [illegible] [illegible]

در جهت [illegible] چشم و [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	زعفران	امرود	[illegible]
۱	۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نسخه [illegible] — [illegible] نماید و در چشم کشد [illegible]

[illegible] که خود [illegible] که [illegible]